

# بورژوازی ملی در ترکیه و ایران

نویسنده: هوتن شامیانی\*

منبع: "COMPARATIVE POLITICS"

(سیاست مقایسه‌ای)، جلد ۲۶، شماره ۳ (آوریل ۱۹۹۴)، صفحه ۷ تا ۳۰

منتشر شده توسط: دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهر نیویورک

برگردان: چشم‌انداز ایران

در پس گفتگو با مهندس عزت‌الله سعیدی در مورد هویت ایرانی و بورژوازی ملی و انتشار وژنامه‌های در این راستا [آخر سخن، بهار ۱۳۸۳] و گفتگوهای بی‌حرفی با اساتید، فرهیختگان و صاحبان صنایع، بر آن شدیم تا برای باروری این بحث، پایان‌نامه دکترای آقای هوتن شامیانی در دانشگاه نیویورک امریکا را به فارسی برگردانیم. این پایان‌نامه درباره حکومت رانتی، گروه‌های ذی‌نفع و پارادوکس استقلال است که بخشی از آن به مقایسه حکومت و تجارت تحولت سیاسی-اقتصادی در ترکیه و ایران و در این دو کشور اختصاص داده شده است. در این مقایسه تجولات ایران و ترکیه از زمان آنتورگ و رضی‌نامه بررسی شده و تا زمان حاضر ادامه یافته است. آنچه مهم است سیر تکوین بورژوازی ملی ترکیه با اسلام و ساز و کارهای دموکراتیک آن هم بدون در آمد ارزی نفت و گاز است و این که چرا اما در ایران با وجود در آمد نفت، گاز، معادن و... نتوانسته‌ایم حتی در حد ترکیه مشکلات اقتصادی خود را حل کنیم. پایان‌نامه از مقدمه ترکیه، ایران و هیچ‌کس نمی‌تشکیل شده است. از آنجا که مطالب مقدمه تمسح‌هایی است که در سه بخش دیگر تکرار شده، بنابراین بر آن شدیم با حذف مقدمه، آن را برای خوانندگان چشم‌انداز ایران چاپ و منتشر کنیم. ناگفته نماند که کامل این پایان‌نامه در سایت [www.mesami.com](http://www.mesami.com) قابل دسترسی است. از خوانندگان عزیز تقاضا داریم با برخورد فعال خود به باروری این بحث بپردازند.

جامعه در ایران و ترکیه این است که ترکیه یک دموکراسی چند حزبی بوده و هست، در حالی که شاه ایران فرمانروایی مطلق و خودکامه بود. من تصمیم گرفته‌ام که حوزه این مطالعه را به کنش متقابل میان حکومت و بخش اقتصاد و تجارت محدود کنم.

در مقایسه با دیگر بخش‌ها و گروه‌های اجتماعی، بخش اقتصاد و تجارت این توانایی بالقوه را دارد که حتی در نامساعدترین اوضاع و شرایط، حکومت را تحت فشار بگذارد، بویژه من روی بورژوازی سنتی، یعنی تجار بازار، صاحبان مشاغل کوچک، سازندگان صنایع دستی و مغازه‌داران و فروشندگان تمرکز می‌کنم. در هر دو کشور، آنها از اسلامگرایان پشتیبانی و حمایت کردند. در حالی که در ترکیه آنها نارضایتی و دغدغه اقتصادی داشتند، در ایران مبنای مخالفت و اعتراض آنان بر پایه مسائل ایدئولوژیک استوار بود. خرد بورژوازی ترکیه خود را در رقابت با یک بخش مدرن صنعتی که به سرعت در حال رشد بود یافت. از سوی دیگر ماهیت وابسته و جیره‌خواری حکومت ایران، امکان پیدایش یک بورژوازی مدرن و البته وابسته را بدون وارد آوردن آسیب اقتصادی به بخش سرمایه و تجارت سنتی پدید آورد.

از آنجایی که ارزش مالمی و درآمد حاصله از نفت، عمدتاً به شکل اعتبار خارجی است، سهم بخش نفت به‌واقع نتیجه و حاصل فعالیت‌های تولیدی داخلی نبوده است. بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سهم نفت در GDP (تولید ناخالص داخلی) از ۱۷/۸ به ۲۷/۳ درصد افزایش یافت، در حالی که سهم کشاورزی، صنعت و خدمات به ترتیب از ۲۹/۵، ۱۶/۱ و ۳۹/۶ به ۱۸/۲، ۱۷/۱ و ۳۷/۴ تغییر یافت.<sup>(۱)</sup> مشکل اصلی در مقایسه روابط حکومت و

ترکیه و ایران به ترتیب با ۴۲ میلیون و ۳۵ میلیون نفر جمعیت در اواخر دهه ۱۹۷۰ دو کشور از بزرگترین کشورهای خاورمیانه بودند، گرچه کشورهای کم‌جمعیت تولیدکننده نفت از نوع ایدئال کشورهای وابسته به خارج به‌شمار می‌آیند، اما به‌دلیل جمعیت بسیار اندکشان در گروهی بسیار ویژه طبقه‌بندی می‌شوند و چندان قابل مقایسه با کشورهای بزرگ نیستند. تجربه تاریخی ایران و ترکیه تا دهه ۱۹۵۰ بسیار شبیه هم و یکسان بود. هیچ‌یک از آنها در قرن نوزدهم استعمار نشده بود و به‌عنوان بازماندگان دو امپراتور بزرگ منطقه، هر دوی آنها تاریخی بسیار طولانی از ملیت و هویت ملی داشته‌اند. افزون بر این، در بخش اعظم دو قرن گذشته، ترکیه به‌عنوان مدل و الگویی برای دولتمردان ایران عمل کرده است، از این‌رو الگویی اصلاحات در دو کشور مشابه بوده است.

همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، بدون نفت ساختار اقتصادی ایران و ترکیه تا سال ۱۹۷۰ مشابه یکدیگر بوده است. از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ سهم کشاورزی در هر دو کشور از حدود بیش از یک‌سوم مجموع تولید داخلی به کمی بیش از یک‌چهارم آن کاهش یافت، در حالی که سهم صنعت و خدمات افزایش یافت.<sup>(۲)</sup> اما ارقام مربوط به ایران، بدون احتساب سهم بخش نفت هستند.

**تجربه تاریخی ایران و ترکیه تا دهه ۱۹۵۰ بسیار شبیه هم و یکسان بود. هیچ‌یک از آنها در قرن نوزدهم استعمار نشده بود و به‌عنوان بازماندگان دو امپراتور بزرگ منطقه، هر دوی آنها تاریخی بسیار طولانی از ملیت و هویت ملی داشته‌اند.**

## توقیه

در ۱۹۳۱ هنگامی که آتاتورک دوران تمرکزگرایی اقتصادی توسط دولت را آغاز کرد، مداخله دولت در اقتصاد امری گریزناپذیر بود. کاهش شدید بهای محصولات کشاورزی در نتیجه رکود اقتصاد جهانی، صنعتی سازی کشور را ضروری ساخته بود. اما بخش خصوصی ترکیه، دارای توان مالی لازم برای مشارکت در یک پروژه صنعتی سازی جدی نبود. به این جهت، ترکیه تبدیل به یکی از نخستین کشورهای در حال توسعه شد که از راه برنامه ریزی مرکزی به پیش می رفت. با مرگ آتاتورک در ۱۹۳۸ حکومت تبدیل به مرکز ثقل اقتصاد ترکیه شده بود. یکی از نتایج تمرکزگرایی، رشد سریع بوروکراسی دولتی بود که تا ۱۹۴۵ حدود ۱۸۴ هزار نفر را به کار گمارده بود.

جدول ۱- میزان و توزیع GNP غیر نفتی (تولید ناخالص ملی غیر نفتی) در میان بخش های مختلف در سال های منتخب (به درصد)

	ترکیه			
	۱۹۶۰	۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰
کشاورزی	۳۵/۲	۲۶/۱	۳۷/۹	۲۶/۲
صنعت	۱۹/۱	۲۲/۴	۱۵/۹	۲۲/۳
خدمات	۴۳/۵	۵۰/۲	۴۲/۷	۴۶/۸

منبع: William Hale و توسعه سیاسی و اقتصادی ترکیه امروز (لندن: Croom Helm، ۱۹۸۱)؛ جهانگیر آموزگار و م. علی فکرت، ایران: توسعه اقتصادی با شرایط دوگانه (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۱)

درآمدهای دولتی از ۱۰/۸ درصد GDP در ۱۹۲۹ به ۱۸ درصد در ۱۹۳۴ افزایش یافت. سیاست های تمرکزگرایی دولتی تا سال ۱۹۵۰ ادامه یافت، تا این که «حزب دموکرات» جای «حزب جمهوریخواه مردم» به عنوان حزب حاکم را گرفت. با وجود وعده دموکرات ها مبنی بر کاهش مداخلات دولت، امپراتوری اقتصادی دولت در خلال دهه ۱۹۵۰ دست نخورده ماند. با پایان دهه ۱۹۷۰، شرکت ها و مؤسسه های اقتصادی دولتی (SEE)، ۱۶ درصد نیروی کار غیر کشاورزی (۶۴۶ هزار نفر) را جذب خود کرده بودند، در حالی که سرمایه گذاری عام در حوزه ساخت و تولید به ۶۵ درصد افزایش یافته بود. SEE ها ۳۲ درصد ارزش افزوده، ۳۶ درصد اشتغال و ۴۳ درصد مجموع سرمایه گذاری در ساخت و تولید صنعتی را به خود اختصاص می دادند. در ۱۹۷۸ درآمدهای دولت معادل ۲۰/۵ درصد GDP بود، در صورتی که هزینه های دولتی حدود ۲۳ درصد GDP می شد. (۳) در حالی که دولت ایران

می توانست از راه منابع درآمدی خارجی، یعنی پول نفت، منابع مالی فعالیت هایش را تأمین کند، دولت ترکیه ناگزیر بود تا عمدتاً بر منابع مالی و درآمدهای داخلی تکیه داشته باشد. همان طور که جدول ۲ نشان می دهد، دولت ترکیه شدیداً وابسته به منابع درآمدی داخلی بود. به طور میانگین، مالیات ها بیش از ۸۰ درصد مجموع درآمدهای دولت را تشکیل

**در ۱۹۳۱ هنگامی که آتاتورک دوران تمرکزگرایی اقتصادی توسط دولت را آغاز کرد، مداخله دولت در اقتصاد امری گریزناپذیر بود. کاهش شدید بهای محصولات کشاورزی در نتیجه رکود اقتصاد جهانی، صنعتی سازی کشور را ضروری ساخته بود. اما بخش خصوصی ترکیه، دارای توان مالی لازم برای مشارکت در یک پروژه صنعتی سازی جدی نبود. به این جهت، ترکیه تبدیل به یکی از نخستین کشورهای در حال توسعه شد که از راه برنامه ریزی مرکزی به پیش می رفت**

می دادند. پیامد اقتصادی این اتکا و وابستگی این بود که دولت ناگزیر بود تا برای افزایش درآمد خود، میزان تولید داخلی را افزایش دهد.

گرچه آغاز و پایه گذاری برنامه صنعتی سازی جایگزینی واردات، (ISI) به سال های دهه ۱۹۳۰ برمی گردد، تنها در سال های دهه ۱۹۶۰ بود که این روند شتاب جدی و همه جانبه به خود گرفت. از یک نظر، تجربه ترکیه با ISI تجربه ای موفق بوده است. در اوایل دهه ۱۹۷۰ ترکیه اصولاً در تأمین کالاهای مصرفی مورد نیاز خود، خود کفا بود (۵)، اما ISI وابستگی کلی ترکیه به دنیای خارج را کاهش نداد. ISI با افزایش واردات سرمایه و کالاهای متوسط، در ایجاد یک تراز تجاری منفی و بحران مبادلات ارزی دخیل بود.

در همان زمان، دولت های پشت سر هم در ترکیه با فشار بر کشاورزی، از تأمین مالی ISI خودداری می کردند. در دموکراسی چند حزبی ترکیه، دولت ها نمی توانند ریسک بیگانه کردن بخش کشاورزی را بپذیرند. به علاوه، این امید وجود داشت که افزایش درآمدها در بخش کشاورزی سبب توسعه و گسترش بازار کالاهای تولیدی و صنعتی خواهد شد. (۶) جدول (۲)

به جای افزایش صادرات، دولت ترکیه تصمیم به تأمین مالی ISI از راه جذب منابع مالی و سرمایه خارجی گرفت. دو منبع در دسترس ترکیه قرار داشت: منابع و درآمد حاصل از کار و ارائه خدمات. در میانه دهه ۱۹۷۰ وضعیت بسیار جدی و وخیم شد. دولت که در نتیجه افزایش بهای انرژی و دیگر مواد و مصالح وارداتی با هزینه های سرسام آور واردات روبه رو شده بود، گرفتن شماری وام کوتاه مدت را در دستور کار قرار داد. بدهی های خارجی ترکیه از ۱۸۵۴ میلیون دلار در ۱۹۷۰ به ۴۳۳۳ میلیون دلار در ۱۹۷۷ افزایش یافت. در انتهای دهه ۱۹۷۰ ترکیه با بحرانی تمام عیار روبه رو بود

جدول ۲- منابع درآمد دولت - ترکیه (درصد از کل درآمد)

	۱۹۷۹	۱۹۷۸	۱۹۷۷	۱۹۷۶	۱۹۷۵	۱۹۷۴
مالیات بر درآمد	۴۶/۹	۴۷/۸	۴۶/۹	۴۱/۲	۳۹/۹	۴۱
مالیات بر کالا و خدمات	۱۹/۲	۲۰/۹	۲۴/۸	۲۹/۲	۲۸/۵	۲۹/۴
مالیات تجارت خارجی	۱۰/۸	۱۶/۲	۱۵/۸	۱۶/۸	۱۳/۲	۱۴/۲
درآمدهای غیر مالیاتی	۱۸/۳	۱۰/۳	۵/۸	۶/۸	۱۲/۶	۸/۸
غیره	۴/۸	۴/۸	۶/۷	۶	۵/۸	۶/۶
مجموع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع: صندوق بین المللی پول، سالنامه آمار مالی دولت در سال های مختلف.

و دیگر توانایی پرداخت بهره وام‌های دریافتی را نداشت.

در اوایل دهه ۱۹۷۰، پولی که کارگران ترک شاغل در خارج از کشور به ترکیه می‌فرستادند، به یک منبع مهم ارز خارجی برای کشور تبدیل شد. شمار کارگران ترک شاغل در خارج از ۱۳ هزار نفر در ۱۹۶۲ به ۴۸۰ هزار نفر در ۱۹۷۰ رسید. این افزایش تا پایان دهه یادشده نیز ادامه یافت و طبق برآوردها شمار این کارگران در سال ۱۹۷۷ به حدود ۹۰۰ هزار می‌رسید.<sup>(۸)</sup> البته این پول‌های ارسالی متعلق به دولت نبود، بلکه به تک‌تک هزاران کارگر یادشده تعلق داشت. با این حال، دست کم در تئوری، این پول‌ها باید در تعدیل پرداخت‌ها و هزینه‌های دولت و تأمین ارز خارجی مؤثر می‌بودند. همان‌طور که جدول ۳ نشان می‌دهد، میزان پول‌های ارسالی طی سالیان به شکلی گسترده در نوسان بوده و به این ترتیب یک منبع ارزی ناپایدار و نامطمئن به شمار می‌رفته است. نخست، رابطه‌ای معکوس میان مدت زمان اقامت یک کارگر در کشور میزبان و میزان پولی که او به ترکیه می‌فرستاده است وجود دارد. در بهترین حالت، این پول‌ها منبعی از ارز آن هم در مدت کوتاه و محدود هستند.<sup>(۹)</sup> دوم این که، نوسان شدید در میزان این پول‌های ارسالی در مدتی کوتاه، نشان‌دهنده این است که بخش بزرگی از آن از کانال‌های غیررسمی انتقال می‌یافته است. در مورد ترکیه، دلیل اصلی آن به نظر می‌رسد بیش از اندازه بالا بودن نرخ رسمی تبدیل ارز باشد که سبب کاهش تمایل و گرایش به استفاده از کانال‌های رسمی انتقال ارز شده است.<sup>(۱۰)</sup> با وجود جریان انتقال این ارز به درون کشور، تعادل پرداخت‌ها، هزینه‌ها و منابع ارزی ترکیه در بیشتر اوقات در خلال این مدت شرایطی ناگوار و مرتباً رو به وخامت را تجربه کرد. در ۱۹۷۳ میزان رسمی ارز ورودی به این شکل به کشور معادل ۵۴ درصد واردات و ۸۶ درصد صادرات بود. در ۱۹۷۵ این میزان تقریباً از نظر ارزش با کل صادرات دیگر

اقتلام برابری می‌کرد، درحالی که تنها حدود ۲۸ درصد واردات می‌شد. افزایش بهای انرژی و اقتضائات وارداتی ISI به معنی نرخ رشد بسیار سریع‌تر واردات نسبت به صادرات بود. درحالی که واردات با نرخ متوسط سالانه ۵/۵ درصد میان سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و ۱۳/۱ درصد میان سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ رشد می‌کرد، ارقام مشابه برای صادرات به ترتیب عبارت بودند از ۱/۶ و ۰/۸ درصد.<sup>(۱۱)</sup> به‌طور خلاصه، ترکیه هیچ‌گاه نتوانست بر بحران ارزی‌اش فائق آید. جدول (۳)

### بخش خصوصی

در خلال دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ طبقه تجار و بازرگان ترکیه حق و سهم خود برای دخالت و مشارکت در سیاست را با حق گردآوری و انباشت پول و سرمایه معاوضه کرد. احتکار و سودجویی در خلال سال‌های جنگ، به صنف در حال ظهور تجار و بازرگانان این امکان را داد که موقعیت مالی و اقتصادی خود را تحکیم کرده و ابعاد آن را گسترش دهد. با پایان جنگ کره، طبقه تاجر

**تجربه ترکیه با ISI تجربه‌ای موفق بوده است. در اوایل دهه ۱۹۷۰ ترکیه اصولاً در تأمین کالاهای مصرفی مورد نیاز خود، خودکفا بود، اما ISI وابستگی کلی ترکیه به دنیای خارج را کاهش داد. ISI با افزایش واردات سرمایه و کالاهای متوسط، در ایجاد یک تراز تجاری منفی و بحران مبادلات ارزی دخیل بود**

خود را به اندازه کافی در موقعیتی نیرومند یافت که بتواند دولت را برای پاسخگویی به خواسته‌های خویش، بویژه کنار گذاشتن سیاست تمرکزگرایی دولتی و تأسیس یک اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، تحت فشار بگذارد. جهت کنترل بخش خصوصی در حال ظهور و پاسخ به نیازهای آن در اوایل دهه ۱۹۵۰ دولت ترکیه راه‌حلی مبتنی بر سپردن اقتصاد کشور به شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی را در پیش گرفت. بخش خصوصی به سه گروه تقسیم شد، که هر گروه را یک سازمان شاخص نمایندگی می‌کرد: اتحادیه اتاق‌های کشاورزی،

کنفدراسیون تجار و صنوف و سازندگان صنایع دستی و اتحادیه اتاق‌های بازرگانی، صنایع و تبادلات اقلام تجاری، که بیشتر با مخفف ترکی‌اش TOB شناخته می‌شود. از میان اینها TOB برای ما از همه مهمتر است و عمدتاً در ادامه بحث با آن سروکار خواهیم داشت. TOB با تأسیس در سال ۱۹۵۲ نمایندگی گروه‌های تجاری و بخش تولیدی و صنعتی تازه در حال ظهور را برعهده داشت. همان‌گونه که Henri Barkey اشاره می‌کند، TOB که به سرعت تبدیل به مهمترین سازمان بخش خصوصی شد، عمدتاً به هدف اعمال کنترل دولت بر بخش خصوصی و پاسخ به نیازها و تأمین تقاضاهای آن طراحی شده بود.<sup>(۱۲)</sup>

از آنجا که عضویت در اتاق‌ها، از جمله TOB اجباری بود، به سرعت تبدیل به سازمانی نیرومند با شبکه‌ای گسترده برای گردآوری اطلاعات و منابع مالی شد. با رسیدن به دهه ۱۹۷۰ TOB بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر کارکنان تمام وقت در استخدام خود داشت و بودجه سالانه آن افزون بر ۱۰ میلیون لیره ترک می‌شد. نیمی از این بودجه سالیانه توسط اتاق‌های محلی تأمین می‌شد که بستگی به میزان و ابعاد عضویتشان، طبق قانون ملزم بودند ۲/۵ تا ۱۰ درصد در آمد سالانه شان را به اتحادیه بپردازند. نیم دیگر، از راه هزینه‌هایی که اتحادیه بابت وظایف و کارکردهای مختلف مدبریتی که از سوی دولت به آن واگذار شده بود - که مهمترین آن را تخصیص

جدول ۳- ارز ارسالی توسط کارگران - ترکیه

۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
۷۰	۲۷۳	۴۷۱	۷۴۰	۱۱۳۳	۱۴۶۲	۱۳۱۲	۹۸۲	۹۸۲	۹۸۳
۱۲	۲۹	۴۰	۴۷	۵۴/۳	۳۸/۷	۲۷/۷	۱۹/۱	۱۶/۹	۲۱/۳
۱۵	۴۶/۴	۶۹/۵	۸۳/۶	۸۶	۹۵/۴	۹۳/۶	۵۰/۱	۵۶	۴۲/۹

منبع: Henri J. Barkey، «دولت و بحران صنعتی‌سازی در ترکیه» (۱۹۹۰، Boulder: Westview)، صفحه ۹۵.

واردات تشکیل می‌داد و عملکردی بود که تا سال ۱۹۷۱ همچنان انجام می‌شد - تأمین می‌شد. (۳۳)

عضویت TOB شامل سه دسته سازمان می‌شد: اتاق‌های صنایع، اتاق‌های بازرگانی و اتاق‌های صنایع و بازرگانی. این اتاق‌ها طبق نواحی مدیریتی سازماندهی می‌شدند. در صورت وجود اعضای کافی در ناحیه، دو اتاق جدا به نمایندگی تولیدکنندگان و تجار تشکیل می‌شد. در غیر این صورت هر دو، یعنی تولیدکنندگان و تجار در یک اتاق واحد تجارت و صنایع گنجانده می‌شدند. به هر اتاق محلی دست کم یک کرسی و حداکثر ده کرسی در مجمع عمومی TOB اختصاص می‌یافت. از آنجا که شمار اتاق‌های بازرگانی بسیار بیشتر از اتاق‌های صنایع بود، مجمع TOB تحت تسلط و برتری کامل تجار و بازرگانان و منافع آنان بود و برعکس، صاحبان صنایع چندان قدرت اعمال رأی در آن نداشتند. در ۱۹۷۳، اتاق‌های بازرگانی از جمله اتاق‌های بازرگانی و صنایع، ۶۴ درصد آرای مجمع را در اختیار داشتند، در حالی که اتاق تبادلات کالا و اقلام تجاری و اتاق صنایع هر کدام به ترتیب ۳۰ درصد و ۶ درصد آرا را در اختیار خود داشتند. به طریق مشابه، در ۱۹۷۰ اتاق‌های بازرگانی و صنایع استانبول، آنکارا و ازمیر ۱۷ درصد آرای مجمع را در اختیار داشتند و آنها نمایندگی بیش از ۹۰ درصد صنایع و تجارت ترکیه را برعهده داشتند. (۳۴)

تنوع و گستردگی عضویت در TOB خیلی زود سبب پدید آمدن شکاف در درون بخش خصوصی شده و به ظهور سازمان‌ها و نهادهای تازه انجامید. رقابت میان این گروه‌ها و تشکیلات، به محو و حذف تدریجی استقلال و خودگردانی حکومت انجامید و سهم عمده‌ای در ایجاد بحران اقتصادی و سیاسی دهه ۱۹۷۰ ایفا کرد. شکاف‌ها و منازعات درون بخش خصوصی به پیدایش و تشکیل مؤسسه صاحبان صنایع و بازرگانان ترکیه (TUSIAD) و حزب نجات ملی (NSP) انجامید.

### TUSIAD

اصلی‌ترین منبع منازعه و اختلاف در درون بخش خصوصی مربوط به حفظ و حمایت از تولیدات و صنایع داخلی از راه گرفتن مالیات و اعمال تعرفه بر کالاهای وارداتی و همچنین دسترسی به ارز خارجی و تأمین آن می‌شد. صاحبان صنایع غالباً خواستار ادامه و حفظ حمایت دولت از کالاهای بومی تولیدشده در داخل کشور بودند. از راه این حمایت و با گسترده‌تر شدن و تنوع بیشتر تولیدات صنعتی، اقلام بیشتر و بیشتری در زمره فهرست واردات ممنوع دولت جای گرفتند. برعکس، بخش تجاری بویژه واردکنندگان کالا از برداشته شدن

و لغو قوانین و تدابیر حمایتی پشتیبانی می‌کردند. صنایع تازه تأسیس به شدت وابسته به ورود سرمایه و کالاهای واسطه و به دنبال آن نیازمند سهم بزرگی از ذخایر ارزی کشور بودند، اما با توجه به محدودیت‌های ذخایر ارزی، نیازهای وارداتی افزایش یافته صنعت، صاحبان صنایع را در برابر بازرگانان قرار داده و رقابت میان این دو را جدی ساخته بود. صاحبان صنایع، بویژه از



**تنوع و گستردگی عضویت در TOB خیلی زود سبب پدید آمدن شکاف در درون بخش خصوصی شده و به ظهور سازمان‌ها و نهادهای تازه انجامید. رقابت میان این گروه‌ها و تشکیلات، به محو و حذف تدریجی استقلال و خودگردانی حکومت انجامید و سهم عمده‌ای در ایجاد بحران اقتصادی و سیاسی دهه ۱۹۷۰ ایفا کرد. شکاف‌ها و منازعات درون بخش خصوصی به پیدایش و تشکیل مؤسسه صاحبان صنایع و بازرگانان ترکیه (TUSIAD) و حزب نجات ملی (NSP) انجامید**

ترتیبات پیش از سال ۱۹۷۱ ناخرسند بودند که طبق آن TOB مسئول تخصیص میزان مشخص واردات بود. اتاق‌های بازرگانی بیشتری بودند که معمولاً اعضای بیشتری نسبت به اتاق‌های صنایع نیز داشتند و همین امر باعث شده بود TOB زیر سیطره تجار و در خدمت منافع بخش تجارت قرار داشته باشد. صاحبان صنایع نیز به نوبه خود تا جایی که می‌توانستند از تصمیم سال ۱۹۷۱ برای محول کردن وظیفه تخصیص واردات به وزارت اقتصاد حمایت کردند.

این اختلاف‌ها سرانجام به پدید آمدن مؤسسه صاحبان صنایع و بازرگانان ترکیه (TUSIAD) در مارس ۱۹۷۱ انجامید. TUSIAD از ۱۲ نفر از بزرگترین صاحبان صنایع و مدیران ترکیه تشکیل شد. با پایان دهه ۱۹۷۰ شمار اعضای آن به ۱۶۵ فقره از بزرگترین شرکت‌های صنعتی و تجاری ترکیه افزایش یافت. گرچه هم گروه‌ها و صنوف صنعتی و هم بخش‌های تجاری و اقتصادی در آن عضویت داشتند، اما صاحبان صنایع در آن دارای اکثریت بودند. عضویت حساب شده و تخصصی نخبگان در TUSIAD آن را از بنیسه مالی نیرومندی بهره‌مند ساخت که در اواخر دهه ۱۹۷۰ برای انتقاد آشکار و صریح از دولت به کار گرفته شد و لقب «سازمانی که دولت را سرنگون کرده» را برای TUSIAD به ارمغان آورد. (۳۵)

از آنجا که TUSIAD سازمانی مردمی و غیرانتفاعی بود که خارج از ساختار رسمی اداره اقتصاد کشور از راه شرکت‌ها و بنگاه‌های بزرگ تجاری تشکیل شده بود، دولت هیچ الزام قانونی برای مشورت با آن نداشت، اما همان‌طور که Barkey اشاره می‌کند، «از آنجا که اعضای آن را ثروتمندترین بنگاه‌های تجاری تشکیل می‌دادند، هیچ دولتی نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. (۳۶)» دولت به‌زودی TUSIAD را به‌عنوان نماینده مشروع و قانونی بخشی از بخش خصوصی به رسمیت شناخت و این سازمان به بازیگری فعال در تدوین سیاست اقتصادی تبدیل شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ با وخیم شدن بحران اقتصادی ترکیه، TUSIAD تبدیل به اصلی‌ترین نهاد بخش خصوصی شد که دولت را به باد انتقاد گرفته و جنبش عمومی گسترده‌ای را ضد دولت به راه انداخته بود. در ماه می ۱۹۷۹ در اقدامی بی‌سابقه، TUSIAD تبلیغی چهار صفحه‌ای در هفت روزنامه عمده کشور منتشر کرد که در آن مواضع دولت در برابر مسائلی مانند نرخ برابری ارز، سیاست‌های واردات و صادرات، انرژی، رشد جمعیت، تورم و بیکاری به شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود.

گرچه این تلفی از TUSIAD به‌عنوان «سازمانی که در سال ۱۹۸۰ دولت را سرنگون کرده» اغراق آمیز است، اما در این هیچ شکی نیست که رفتار و عملکرد

بخش خصوصی به طور اعم و TUSIAD به طور اخص، سهم عمده‌ای در بحران سیاسی اواخر دهه ۱۹۷۰ ایفا کرد. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بخش خصوصی تقریباً در انحصار بورژوازی وابسته قرار داشت.

بازرگانان و فعالان اقتصادی ترسک، بویژه صاحبان صنایع، بهره‌مند و برخوردار از منابع مالی حاصل از سیاست‌های دولت بودند. آنها از نرخ بیش از اندازه و غیرواقعی برابری ارز، تدابیر حمایتی و اعتبارات یارانه‌ای منتفع می‌شدند. لابی‌های شدید توسط بخش خصوصی جهت حفظ این منابع درآمدی اقتصادی سبب تضعیف و خدشه به استقلال و خودگردانی دولت شده و آن را از اعمال تغییرات ساختاری باز داشت، برای نمونه در بیشتر اوقات در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زیر فشار بخش خصوصی، دولت نرخ برابری ارز را بالا و بیشتر از ارزش واقعی نگه داشت، اما در اواخر دهه ۱۹۷۰ دولت دیگر قادر به تأمین نیازها و پاسخ به تقاضاهای بخش‌های مختلف واقع در پیکره بخش خصوصی نبود. این عدم توانایی به فلج شدن کشور و رو به تیرگی نهادن روابط میان دولت و بخش خصوصی انجامید، در نتیجه حکومت، خود تبدیل به موضوع رقابت شد.

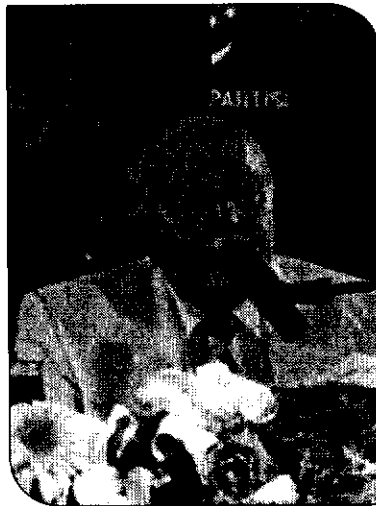
### حزب نجات ملی

اختلاف‌های منطقه‌ای در درون TOB تا حدی مسئول و باعث پیدایش و تشکیل حزب نجات ملی (NSP)، مهم‌ترین گروه اسلامی ترکیه در دهه ۱۹۷۰ بود. رهبر NSP نجم‌الدین اربکان زمانی که در ۱۹۶۹ به ریاست TOB برگزیده شد، وجهه و معروفیت ملی کسب کرد. مهم‌ترین منبع حمایت از اربکان، خرده بورژوازی آناتولی بود که در مقایسه با سرمایه‌داران بزرگ تجاری و صنعتی در استانبول و از میر در موقعیتی ضعیف‌تر قرار داشت.

اربکان به دلیل انتقاد از توزیع منطقه‌ای ناعادلانه و ناهماهنگی فرایند توسعه و صنعتی‌سازی و نیز حمله به TOB و متهم کردن آن به نمایندگی «اقلیت کمپرادور فراماسونی»، مورد توجه و حمایت آنها [خرده‌بورژوازی آناتولی] قرار گرفت. از نظر اربکان «کل سازمان یادشده زیر سیطره و نفوذ کامل گروه‌های تجاری و صنعتی کمپرادور قرار داشت.» (۱۷)

دوره تصدی اربکان به عنوان ریاست TOB پیامدهای جدی و تعیین‌کننده‌ای به دنبال داشت: نخست به تسریع جدایی و استقلال بنگاه‌های بزرگ تجاری و صنعتی شهرهای عمده که اربکان را تهدیدی برای منافع خود می‌دیدند، کمک کرده و به تأسیس TUSIAD انجامید.

انتخاب اربکان توهینی به نخست‌وزیر دمیرل و سیطره حزب عدالت بر TOB نیز به‌شمار می‌رفت. دمیرل با دریغ کردن تخصیص اقلام و اعتبارات



اربکان

## عضویت حساب شده و تخصصی نخبگان در TUSIAD آن را از بنیة مالی نیرومندی بهره‌مند ساخت که در اواخر دهه ۱۹۷۰ برای انتقاد آشکار و صریح از دولت به کار گرفته شد و لقب «سازمانی که دولت را سرنگون کرد» را برای TUSIAD به ارمغان آورد

و سلب قدرت و اختیارات TOB در تدوین و قانونگذاری تجارت خارجی و واگذاری آن به وزارت بازرگانی، به واکنش متقابل و مجازات TOB پرداخت. به دنبال آن، TOB از بیش از یک سوم بودجه سالانه‌اش محروم شد و بسیاری از کارکنان تمام وقت خود را از دست داد.

حزب عدالت سرانجام با سلب مشروعیت و ابطال انتخابات، موفق به برکناری اربکان از مسند شد. (۱۸) اربکان و حامیان با تشکیل حزب راهکار ملی (NOP) در ژانویه ۱۹۷۰ به این اقدام واکنش نشان دادند. با ممنوعیت حزب NOP و انحلال آن در ماه می ۱۹۷۲ اربکان و یارانش حزب نجات ملی را تأسیس کردند. با تأکید بر یک جهان بینی اسلامی، حزب نجات ملی (NSP) توانست افزون بر ایجاد هسته‌هایی در میان کارگران ترک ساکن آلمان و کنفدراسیون کارگری Hak-Is که خیلی زود به سومین

سازمان بزرگ کارگری در ترکیه تبدیل شد، شبکه‌ای گسترده در سطح ملی را نیز توسعه دهد.

در انتخابات سال ۱۹۷۳، NSP ۴۸ کرسی را در پارلمان از آن خود کرد و به این ترتیب پس از حزب جمهوریخواه مردم و حزب عدالت - که هیچ کدامشان نتوانستند اکثریتی به دست آورند - جایگاه سومین حزب بزرگ را از آن خود کرد. (۱۹)

در فوریه ۱۹۷۴ حزب اعتدال گرا و متمایل به چپ RPP به رهبری بولنت اجویت از NSP برای پیوستن به آن و تشکیل دولتی ائتلافی دعوت به عمل آورد.

حمایت از NSP بویژه در میان صنعتگران و پیشه‌وران، تجار، مغازه‌داران و بازرگانان کوچک که هم سیاست‌های تمرکزگرایی RPP و هم برنامه‌های حامی بنگاه‌های بزرگ تجاری حزب عدالت را ناخوشایند و غیرقابل تحمل یافته بودند، بسیار گسترده و در سطح بالایی بود. در دهه ۱۹۵۰ این اقشار از حزب دموکرات پشتیبانی کرده بودند، اما ورود ISI به صحنه معادله، آنها را برعکس متضرر کرده بود و همان‌طور که حمایت آنان از اربکان به‌عنوان ریاست TOB نشان می‌دهد آنها کاملاً از حزب عدالت (جانشین حزب دموکرات) بیگانه شده بودند.

گرچه NSP دارای جهان‌بینی اسلامی بود و اغلب خود را حزبی اسلامی معرفی می‌کرد برای آن، مذهب نیز مسئله‌ای از میان بسیاری مسائل دیگر به‌شمار می‌آمد و تنها دغدغه آن نبود. (۲۰) مسائل اقتصادی از نظر اهمیت بسیار فراتر از مسائل صرفاً مذهبی بودند، برای نمونه در ۱۹۷۳ اربکان حرکتی را بر مبنای صنعتی‌سازی سریع سازماندهی کرد.

سخت‌ترین‌های او در ۱۹۷۳ شاید بیش از سه برابر مسائل مذهبی به مسائل مربوط به رشد و توسعه صنعتی اشاره دارند. (۲۱) او بر این باور بود که صنعتی شدن ترکیه تا آن زمان تنها به نفع بورژوازی کمپرادور در شهرهای بزرگ شده است. وعده NSP با عنوان «یک کارخانه برای هر شهر» برعکس، به سود بخش بزرگتری از جامعه خواهد بود. از این نظر شایان یادآوری است که در هر سه دولت ائتلافی که حزب یادشده بین سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ در آنها حضور داشت، وزارتخانه‌های صنایع و تکنولوژی در اختیار اعضای NSP و با مدیریت آنان قرار داشت. (۲۲)

این نکته نیز شایان توجه و اهمیت بسیاری است که وقتی از NSP برای پیوستن به نخستین دولت اجویت در ۱۹۷۴ دعوت به عمل آمد، حوزه مسئولیتی آموزش و پرورش که حوزه فعالیت مورد علاقه اسلامگرایان در کشورهای دیگر به‌شمار می‌رود، به آن سپرده نشد. به جای آن، NSP مسئولیت وزارتخانه‌های صنایع،

بازرگانی، کشاورزی، دادگستری و کشور را برعهده گرفت (۳۳) به بیان دیگر NSP به آن دسته از وزارتخانه‌ها علاقه‌مند بود که به آن امکان توزیع فایده‌های اقتصادی را در میان حامیان و هوادارانش می‌داد. آنچه NSP را از جنبش‌های اسلامگرای شیبه آن در کشورهای وابسته اقتصادی دیگری مانند ایران و الجزایر جدا می‌کند، تأکیدی است که NSP بر مسائل و موضوعات اقتصادی در اظهارات و عملکردش می‌کند. حزب و رهبری آن بر صنعتی سازی و سیاست کلی اقتصادی تمرکز کردند. با فرارسیدن دهه ۱۹۷۰ مسائل و شکاف‌های اقتصادی بر سیاست ترکیه سایه افکنده بود.

حال انکای آنان بر منابع مالی و اقتصادی داخلی به معنای این بود که دولت نمی‌توانست سازمان‌های نوظهور یاد شده را نادیده بگیرد، باوجود این که آنها خارج از چارچوب رسمی مبتنی بر مدیریت اقتصادی کشور از راه شرکت‌های بزرگ قرار داشتند شکاف‌های موجود در جامعه ترکیه، اقتصادی بودند. حتی حزب اسلامگرای نجات ملی نمی‌توانست اقتصاد را نادیده بگیرد.

### ایران

رضاشاه نیز تحت تأثیر اصلاحات آتاتورک کوشید با تأسیس دولتی مستقل و مداخله‌گر در اقتصاد کشور، ایران را وارد عصر صنعتی کند،

گرچه این استقلال و خودگردانی حکومت ایران پس از تبعید رضاشاه در سال ۱۹۴۱ تا حد بسیاری محو شده و از میان رفت. تنها پس از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) بود که حکومت تا حدی استقلال و خودمرداری خود را دوباره به‌دست آورد. یکی از پیامدهای کودتا، سرازیر شدن مقادیر سرشار درآمدهای نفتی به خزانه دولت بود. در سال ۱۹۶۰ صادرات نفت افزون بر ۴۱ درصد مجموع درآمد کشور را تشکیل می‌داد (۳۵). این سهم نفت در درآمد دولت در ادامه دهه یادشده مرتباً رو به افزایش بود، به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۷۱، ۵۵ درصد مجموع درآمدها را تشکیل می‌داد. پس از تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ توسط اعراب، درآمد نفت ایران بیش از چهاربرابر شده و حدود ۸۴ درصد کل بودجه سال مالی ۱۹۷۴-۷۵ را تشکیل داد. (جدول ۴ را ببینید)

نفت سهم مهمی را در تولید ناخالص داخلی و تأمین منابع ارزی کشور به خود اختصاص داده است. جدول ۵ توزیع GNP را در بخش‌های مختلف و در سال‌های مورد نظر نشان می‌دهد. سهم نفت در GNP از ۱۲ درصد در ۱۹۶۲-۶۳ به ۵۱ درصد در ۷۳-۱۹۷۲ افزایش یافت. در آغاز انقلاب، بیش از یک سوم اقتصاد کشور بر پایه نفت بود، ولی همین صنعت نفت کمتر از ۶ درصد از نیروی کار را به خود جذب کرده بود. در ۱۹۷۶، درآمدهای نفتی ۸۹ درصد درآمد ارزی کشور را به خود اختصاص می‌داد. (۳۵) جدول (۲)

جدول ۴- منابع درآمد دولت - ایران (برحسب درصدی از کل درآمد)

۱۹۷۰	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	
۸/۷	۷/۹	۷/۲	۳/۷	۷/۷	۷/۷	۸/۲	۱۲/۱	مالیات بر درآمد و سرمایه
۳	۲/۷	۲/۴	۱/۱	۱/۶	۱/۸	۲/۴	۶/۹	تأمین اجتماعی
۹/۲	۶/۴	۴/۹	۲/۱	۲/۴	۲/۴	۲/۶	۳/۶	مالیات بر کالا و خدمات
۱۶/۸	۱۴/۶	۱۲/۷	۴/۵	۵/۷	۶/۵	۸	۸/۶	مالیات بر تجارت خارجی
۴۵/۴	۵۵/۱	۶۳/۴	۸۴/۴	۷۶/۶	۷۴/۹	۷۰/۱	۵۸/۳	نفت
۱۶/۹	۱۳/۳	۹/۴	۴/۲	۷/۲	۶/۷	۸/۷	۱۰/۵	غیره
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	مجموع

منبع: صندوق بین‌المللی پول، سالنامه آمارهای مالی دولت در سال‌های مختلف.

همان‌طور که جدول ۵ نشان می‌دهد، نفت ساختار اقتصادی ایران را به‌طور اساسی و بنیادین دگرگون کرد، کشاورزی به سرعت رو به افول گذاشت و در پایان دوره یادشده به کمتر از ۱۰ درصد تولید کاهش یافت. ازسوی دیگر، صنعت و خدمات هر دو رشد یافتند. در این میان رشد سریع بخش خدمات که در ۱۹۷۷ حدود ۵۶ درصد GDP غیرنفتی را تشکیل می‌داد، جالب توجه است.

از آنجا که دولت دریافت‌کننده مستقیم ارز و منابع مالی خارجی بود، بوروکراسی دولتی تبدیل به کانال اصلی انتقال و توزیع پول و منابع مالی در داخل کشور و در میان بخش‌های مصرف‌کننده آن شد. درآمدهای افزایش یافته نفتی، دولت شاه را قادر ساخت تا فعالیت‌هایش را گسترش دهد. شمار کارکنان دولت بین سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۶ حدود ۶۰۰ درصد افزایش یافت و به دولت این امکان را بخشید تا بوروکراسی دولتی بزرگی را پدید آورد که برای نخستین بار در تاریخ ایران تا کوچکترین و دورافتاده‌ترین روستاها گسترش یافته و همه جنبه‌های زندگی را تحت تأثیر قرار داده بود.

در سال ۱۹۷۷ شمار حقوق‌بگیران دولت افزون بر ۶۳۰ هزار نفر می‌شد و افزون بر آن شمار کارکنان

به‌طور خلاصه، با وخیم‌تر شدن و برهم خوردن توازن تجارت ترکیه، ارز و درآمدهای با منشأ خارجی به منبع اصلی چرخش اقتصاد ترکیه تبدیل شد، که به نوبه خود سرمایه‌گذاران ترک را وادار به روی آوردن هرچه بیشتر به این گونه منابع مالی کرد. فعالان اقتصادی ترکیه تلاش کردند تا در رابطه با قیمت و شیوه تخصیص ارز و اطمینان از برگشت بالای سرمایه، بر سیاست دولت تأثیر بگذارند. (۳۴)

این حقیقت که ترکیه به سرمایه خارجی بزرگ و مطمئن دسترسی نداشت به این معنا بود که دولت آن کشور ناگزیر بود نسبت به تقاضاهای نیروهای تولیدی داخلی بی تفاوت نباشد، از این رو دولت کوشید تا با تأسیس تعدادی سازمان شاخص و اصلی، روابط خود را با بخش صنعت و تجارت جامعه ساماندهی و قانونمند کند. در همین حال کمبود منابع اقتصادی بویژه ارز خارجی و اعتبار، سبب افزایش رقابت میان بخش‌های مختلف اقتصادی جامعه و پیدایش سازمان‌هایی جدید مانند TUSIAD و در ابعاد محدودتر، حزب نجات ملی شد. ظهور این تشکل‌ها نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰ بخش خصوصی قدرت کافی برای تأسیس و سازماندهی نهادهای مستقل را دارا بود. در همان

**بازرگانان و فعالان اقتصادی ترک، بویژه صاحبان صنایع، بهره‌مند و برخوردار از منابع مالی حاصل از سیاست‌های دولت بودند. آنها از نرخ بیش از اندازه و غیرواقعی برابری ارز، تدابیر حمایتی و اعتبارات یارانه‌ای منتفع می‌شدند. لابی‌های شدید توسط بخش خصوصی جهت حفظ این منابع در آمدی اقتصادی سبب تضعیف و خدشه به استقلال و خودگردانی دولت شده و آن را از اعمال تغییرات ساختاری باز داشت**

نیروهای مسلح نیز به ۴۱۰ هزار نفر می‌رسید. (۳۷)  
همان‌طور که یرواند آبراهامیان اشاره می‌کند:  
در اواسط دهه ۱۹۷۰ رژیم نه تنها دارای این  
قدرت و توانایی بود که حقوق و مزایای هزاران  
نفر از شهروندان خود را پرداخت نماید - و یا در  
صورت لزوم آنان را از آن محروم کند - بلکه حتی  
طیف گسترده‌ای از کمک‌ها و مزایای اجتماعی  
شامل بیمه درمانی، وام‌های دانشجویی، مستمری  
سالانندی و از کار افتادگی و حتی تسهیلات  
مسکن جهت اقشار کم‌درآمد را ارائه کند. (۳۸)

جدول ۳ سهم بخش‌های مختلف  
از GNP ایران (به درصد)

	۱۹۷۷.۸	۱۹۷۲.۳	۱۰۶۷.۸	۱۹۶۲.۳
کشاورزی	۹/۲	۱۰/۳	۲۱/۶	۲۷/۴
صنعت (تولید)	۱۸/۵	۱۲/۶	۲۰/۷	۱۷/۸
(ساخت و ساز)	۴/۸	۳/۵	۴/۸	۴/۳
خدمات	۳۴/۶	۲۳/۹	۳۶/۴	۴۰
(خدمات دولتی)	۱۰/۹	۷/۹	۹/۴	۷/۶
نفت	۳۴/۷	۵۰/۶	۱۸	۱۲/۳

منبع: همایون کاتوزیان، «اقتصاد سیاسی ایران امروز»،  
(نیویورک: انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۱) صفحه ۲۵۷.

اگرچه اقتصاد ایران با ایدئولوژی بازار آزاد  
اداره می‌شود، کنترل دولت بر منابع نفتی، بخشی  
دولتی و متشکل از ۱۳۰ شرکت سهامی عام، ۶۰  
سازمان و بنیاد نیمه خصوصی و سازمان‌های دولتی  
و منطقه‌ای پدید آورده بود که همه آنها برای  
درآمد خود کاملاً متکی به خزانه ملی بودند. باید  
به این نکته نیز اشاره کرد که در کشورهای وابسته  
و توسعه‌نیافته این چنینی، رابط اصلی میان منابع  
درآمد خارجی و اقتصاد داخلی از راه هزینه‌های  
دولتی ایجاد می‌شود؛ به دنبال آن هزینه کرد دولت  
بخش نسبتاً بزرگی از GDP را تشکیل می‌دهد. در  
مورد ایران درصد هزینه کرد دولت از کل GDP از  
۲۷ درصد در ۱۹۷۱ به ۴۸ درصد در سال ۱۹۷۶

افزایش یافت. بین سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۷، ۴۹ درصد  
سرمایه ثابت ناخالص ایجاد شده مربوط به بخش دولتی  
می‌شد. یک دهه بعد، سهم بخش دولتی به ۷۰ درصد  
رسید. دولت موتور محرک توسعه صنعتی نیز بود  
و در سال ۱۹۷۵، ۶۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری  
صنعتی در بخش دولتی انجام گرفت. (۳۹)

رشد بخش دولتی و عمومی در ایران دو  
مشخصه متمایز داشت. نخست این که این مهم  
بدون افزایش مالیات داخلی و فشار ناشی از آن به  
دست آمد. (جدول ۴)

در ده سال بین سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ سهم مالیات  
مستقیم در درآمد دولت ثابت ماند. همان‌طور

**با وخیم تر شدن و برهم  
خوردن توازن تجارت  
ترکیه، ارز و درآمدهای  
با منشأ خارجی به منبع  
اصلی چرخش اقتصاد ترکیه  
تبدیل شد، که به نوبه خود  
سرمایه‌گذاران ترک را وادار  
به روی آوردن هر چه بیشتر  
به این گونه منابع مالی کرد.  
فعالان اقتصادی ترکیه  
تلاش کردند تا در رابطه با  
قیمت و شیوه تخصیص ارز  
و اطمینان از برگشت بالای  
سرمایه، بر سیاست دولت  
تأثیر بگذارند**

دولت ناشی از مالیات مستقیم از ۱/۱ درصد GNP  
به ۱/۵ درصد آن افزایش یافت.

در همین مدت مالیات‌های غیرمستقیم از  
۶/۹ درصد GNP به ۸ درصد افزایش یافت. با رسیدن  
به دهه ۱۹۷۰، دیگر کاملاً آشکار بود که با وجود  
تسلط بخش دولتی بر اقتصاد ایران، حکومت در  
توسعه یک سیستم مؤثر و کارآمد اخذ مالیات،  
ناکام مانده است. در ۱۹۷۵ منابع درآمدی مالیاتی  
دولت معادل ۹/۵ درصد GDP بود، در حالی که مقدار  
مشابه آن به‌طور کل در کشورهای در حال توسعه  
۱۸/۱ درصد بود. افزون بر این، فرار از پرداخت  
مالیات به امری معمول و فراگیر تبدیل شده بود،  
برای نمونه در ۱۹۷۵ از ۲۰ هزار شرکت ثبت شده  
تنها ۹۳۶۲ شرکت اقدام به ارائه اظهارنامه مالیاتی و  
اعلام تراز تجاری خویش کردند. ۴۳ درصد از این  
اظهارنامه‌ها اعلام زیان‌دهی کرده بودند. (۴۰)  
دوم این که، رشد بخش دولتی به قیمت  
فدا کردن بخش خصوصی تمام نشد. خود دولت  
به شکل فعالانه رشد بخش خصوصی را بویژه در  
حوزه صنعت تشویق می‌کرد، اما طبقه سرمایه‌دار  
جدید، به دولت وابسته بود و هیچ توان و پتانسیلی  
برای به چالش طلبیدن دولت نداشت. افراد فعال

جدول ۴ شاخص‌های اقتصادی ایران و ترکیه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۷  
ترکیه  
ایران

	۱۹۶۰	۱۹۷۷	۱۹۶۰	۱۹۷۷
GDP غیرنفتی				
کشاورزی (درصد)	۴۱	۲۸	۳۵/۲	۱۴/۷
صنعت (درصد)	۲۱	۲۵	۱۹/۱	۲۹/۷
خدمات (درصد)	۳۸	۴۷	۴۳/۵	۵۵/۶

منبع: همایون کاتوزیان، «اقتصاد سیاسی ایران امروز»، (نیویورک: انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۱)؛ ویلیام هیل، «توسعه  
سیاسی و اقتصادی ترکیه امروزه (لندن: Croom Helm، ۱۹۸۱)، ۱۳۱-۱۳۰؛ جهانگیر آموزگار و م. علی فکرت، «ایران: توسعه  
اقتصادی با شرایط دوگانه» (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۱) صفحه ۹۶.

در بخش تجارت و اقتصاد به جای واردشدن از  
راه تشکل‌ها و گروه‌های فعال برای فشار بر دولت  
و دخالت و تأثیر در سیاست‌های آن، بر روابط  
و پیوندهای شخصی خود با مقام‌های رده بالای  
دولتی تکیه می‌کردند.

در همین حال، باید اشاره کرد که رشد  
بورژوازی مدرن به زیان گروه‌های سرمایه‌گذار و  
فعالان اقتصادی سنتی تمام نشد. در واقع همان‌طور  
که در ادامه توضیح خواهیم داد در دهه‌های  
۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بازرگانان و کسبه سنتی بازار بدون  
وابستگی به دولت به رشد اقتصادی خویش ادامه  
دادند، از این رو در آغاز انقلاب بازاری‌ها هم از

که شاه خودش اعلام کرد: اما از ایرانی‌ها انتظار  
سختی و مشقت کشیدن و تحمل ریاضت‌هایی  
مانند کمتر خوردن و پوشیدن و یا کار طاقت‌فرسا  
جهت رسیدن به بهشت وعده داده شده‌ای که هر  
روز تحققش به یک‌سال بعد موکول می‌شود را  
نداریم. ما تلاش می‌کنیم رفاه و آسایشی را که به  
ملت وعده داده‌ایم همین امروز فراهم کنیم. (۴۱)  
درآمد نفت، دولت ایران را قادر ساخت تا از  
گرفتن مالیات داخلی چشم‌پوشی کند. افزون بر  
این، دولت مالیات غیرمستقیم را بر مالیات‌های  
مستقیم و جنجال‌برانگیز از نظر سیاسی ترجیح  
می‌داد. میان سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵ درآمد

نظر مالی و هم از نظر سازماندهی، استقلال کافی برای به چالش طلبیدن حکومت را داشتند.

### بورروازی مدرن

نظر غالب عموماً بر این است که رشد بخش دولتی، بخش خصوصی را از منابع ارزشمند مالی و اقتصادی مانند نیروی کار، ارز خارجی و اعتبارات لازم محروم می‌کند. در مورد ایران از آنجا که هزینه‌های دولت توسط منابع خارجی، یعنی درآمد حاصل از فروش نفت، تأمین مالی می‌شدند، رشد همزمان بخش خصوصی و بخش دولتی در کنار هم امکان‌پذیر بود. (۳۳) افزون بر این، گردش درآمد نفت در اقتصاد داخلی به رشد تقاضا برای کالاها و مصرفی انجامیده و فرصت‌های سرمایه‌گذاری بی‌شماری را در اختیار صنعتگران داخلی گذاشته

در اواسط دهه ۱۹۷۰، طبقه تازه‌ای از فعالان بخش خصوصی که ارتباط و پیوند نزدیکی با حکومت داشتند، ظهور کرد، اگرچه روشن است که بخش خصوصی جدید در اختیار درصد بسیار کوچکی از جامعه قرار داشت. فرد هالیدی برآورد کرده که با فرارسیدن سال ۱۹۷۴، ۸۵ درصد از بزرگترین کارخانجات متعلق به بخش خصوصی در اختیار ۴۵ خانواده قرار داشت، در حالی که حسین بشیریه تخمین می‌زند که ۱۰ خانواده، ۳۷۰ مؤسسه از ۴۷۳ شرکت بزرگ صنعتی را در اختیار داشتند. (۳۴) افزون بر این بخش خصوصی نوحاسته، وابسته و متکی به دولت بود، برای نمونه برآورد می‌شود که دولت ۷۰ درصد سرمایه گروه صنعتی خانواده رضایی را تأمین کرده بود. بسیاری



بود. دولت با ارائه وام‌های کم‌بهره، مواد خام ارزان، مایحتاج صنعتی وارداتی و ایجاد انحصارات و اعمال نرخ بسیار پایین و مناسب مالیات، فعالان در ایجاد و ظهور یک قشر صنعتی در کشور تلاش می‌کرد. در نتیجه شمار مؤسسه‌های صنعتی خصوصی از کمتر از ۱۰۰۰ مورد در ۱۹۵۷ به ۶۲۰۰ مورد در سال ۱۹۷۴ افزایش یافت. در اوایل دهه ۱۹۷۰ سهم بخش خصوصی از مجموع تولید صنعتی به حدود ۷۵ درصد رسید. (۳۵)

اما باید اشاره کرد که توسعه بخش خصوصی توسط دولت ناشی از فشارهای اقتصادی نبود. در واقع خود دولت، منبع اصلی پول و سرمایه برای بورروازی مدرن به‌شمار می‌آمد. تمهید ایدئولوژیک رژیم به اصول اقتصاد بازار آزاد، دلیل و عامل اصلی رشد بخش خصوصی بود. همان‌طور که اخوی (Akhoi) اشاره می‌نماید، «از آنجا که قرار بود ایران تحت زمامداری شاه، کشوری سرمایه‌داری باشد، خاندان پادشاهی نیازمند حامیان و پشتیبانان سرمایه‌دار بود.» (۳۶)

از کارخانجات متعلق به بخش خصوصی از مالیات معاف بودند که به برخی از کمپانی‌ها امکان می‌داد از ۵۰ تا ۸۰ درصد سود خالص داشته باشند. (۳۷) بازرگانان و فعالان اقتصادی ایران برای به دست آوردن اطمینان از اعمال سیاست‌های مورد علاقه و دلخواه خود، بر روابط و پیوندهای خود با ساختار حکومتی تکیه می‌کردند. آنان پیوندهای نزدیکی را با مقامات رده بالای دولتی - اغلب اعضای خانواده سلطنتی - برقرار کرده بودند تا حافظ و حامی منافع اینان باشند. همان‌طور که پارسا اظهار می‌دارد، «در اقتصاد وابسته و انگلی گونه ایران، عامل اصلی کسب قدرت و انباشت ثروت، وصل بودن به حکومت و بوروکراسی دولتی بود تا ارتباط با بازار.» (۳۸)

اما برخی از بزرگترین سرمایه‌داران اصلاً در تولید، شرکت نداشتند.

بسیاری از افراد با بهره‌گیری از افزایش تقاضای ناشی از درآمدهای سرشار نفتی، وارد حوزه واردات شدند. وابستگی به ارز و منابع درآمد خارجی، به هیچ‌روی تسهیل‌کننده و مشوق فعالیت‌های تولیدی نیست. در واقع به جای یک بخش تولیدی داخلی، بخش وارداتی پرونفتی شکل گرفته و توسعه می‌یابد که هم سودش بالاست و هم ریسک چندان در آن نیست. (۳۹)

بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ ارزش کل واردات ایران از ۲/۵ میلیارد دلار به ۱۴/۲ میلیارد دلار افزایش یافت و بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ واردات ایران رشد متوسط سالانه‌ای معادل ۱۱/۳ درصد را تجربه کرد. خود همین نرخ رشد بالا هم پس از شکوفایی درآمد نفتی در اوایل دهه ۱۹۷۰، دوبرابر شد و واردات با نرخ رشد سالانه ۲۵/۹ درصد از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ افزایش یافت.

مقادیر مشابه برای ترکیه ۵/۵ و ۱۴/۱ درصد بود، در حالی که در مورد کشورهای با درآمد متوسط، عموماً به ترتیب افزون‌بر ۷/۱ و ۵/۹ درصد می‌شد. (۴۰) فراوانی ارز در دسترس، همه محدودیت‌های مالی را از پیش پای تجارت خارجی کشور برداشته بود. افزون بر این، در دسترس بودن مقادیر فراوان ارز، رقابت میان بخش‌های تجاری و صنعتی را به حداقل کاهش داده و از بروز تعارض‌های اقتصادی و گسترش آنها در درون بخش خصوصی جلوگیری می‌کرد. گرچه درآمد افزایش یافته نفتی و سیاست‌های آگاهانه دولت در پدید آوردن یک بخش تجاری و اقتصادی مدرن در ایران کامیاب بود، اما اشتباه خواهد بود اگر بخواهیم نتیجه بگیریم که این بخش تأثیر یا دخالتی در سیاست اقتصادی داشته است. از دیدگاه عملی، سیاست‌گذاری و تصمیم‌های کلان مالی به‌شدت در حوزه تمرکز و اختیار دولت بود و رژیم هیچ نیازی به مشاوره و تعامل با بخش خصوصی نمی‌دید، در نتیجه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
رضاشاه نیز تحت تأثیر  
اصلاحات آتاتورک کوشید  
با تأسیس دولتی مستقل و  
مداخله‌گر در اقتصاد کشور،  
ایران را وارد عصر صنعتی  
کند، گرچه این استقلال و  
خودگردانی حکومت ایران  
پس از تبعید رضاشاه در  
سال ۱۹۴۱ تا حد بسیاری  
محو شده و از میان رفت.  
تنها پس از کودتای ۱۹۵۳  
(۱۳۳۲) بود که حکومت تا  
حدی استقلال و خودمداری  
خود را دوباره به دست آورد



حضور و تأثیر بخش خصوصی محدود به حوزه اجرا و اعمال سیاست‌ها می‌شد. با وابستگی کامل و همه‌جانبه به دولت، بورژوازی وابسته و جیره‌خوار ایران نه تمایل و نه ابزار مورد نیاز برای گرفتن یقه حکومت را نداشت.

### بازار

اغلب گفته می‌شود که رشد بورژوازی مدرن در ایران به زیان بورژوازی سنتی بازار تمام شد. طبق این دیدگاه، استراتژی توسعه صنعتی به‌جای واردات، که در خلال سیاست‌های سرمایه‌داری دولتی پیگیری شد و حمایت رژیم از بورژوازی مدرن متشکل از بازرگانان و سرمایه‌گذاران نزدیک و وابسته به حکومت، به افول و تضعیف بازار انجامید. (۳۱) برعکس در بحثی که در ادامه خواهیم داشت به این اشاره می‌شود که گرچه سهم نسبی بازار در اقتصاد داخلی طی سالیان کاهش یافته و تغییرات ساختاری در بیکره بازار روی داده بود، اما در واقع در مجموع بنیه مالی بازاریان بهبود یافت و بازار به‌عنوان مجموعه‌ای کلی در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، از وضعیت اقتصادی و مالی بسیار خوبی برخوردار بود.

بازاریان طبقه‌ای به مفهوم سنتی مارکسیستی‌اش به شمار نمی‌آیند. جایگاه صنعتگران و اساتید هنرهای دستی و کارآموزان آنها در مغازه‌های کوچک در ارتباط با ابزار و منابع تولید، کاملاً با وضعیت تجار بزرگ و سرمایه‌داران رباخوار متفاوت است (۳۲) و اصطلاح بازاری میزان ثروت و مکتب فرد را نشان نمی‌دهد. در واقع در میان بازاری‌ها از فقیرترین تا ثروتمندترین اقدار جامعه را می‌توان یافت.

در واقع بازاری یا بورژوازی سنتی به مفهوم ایرانی کلمه، به گروهی از بازرگانان و سوداگران گفته می‌شود که بیشتر به واسطه شیوه و روشی که در تجارت به کار می‌برند شناخته می‌شوند تا نوع تجارتی که به آن می‌پردازند. برای نمونه صالحی اصفهانی، بازاریان را براساس عدم اعتمادشان به غرب و اقدار غرب‌گرایی جامعه و خاندان پادشاهی تعریف و مشخص می‌کند. (۳۳) در ۱۹۷۷، ۵۰۰ هزار بازاری به مفهوم دقیق آن (تجار و کسبه شاغل در محدوده بازار) وجود داشت. به این تعداد باید مغازه‌داران و پیشه‌ورانی را نیز افزود که با وجود اشتغال در خارج از محدوده بازار به هر روی با آن کاملاً مرتبط بوده و چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی بخشی از بازار به شمار می‌آمدند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، دو گروه نامبرده روی هم رفته حدود ۷۲۵ هزار نفر و معادل ۶/۸ درصد نیروی کاری می‌شدند. (۳۴) در آغاز انقلاب آنها سه چهارم تجارت عمده فروشی داخلی، دو سوم خرده‌فروشی و ۵۰ درصد تولید صنایع دستی را در اختیار داشتند.

بازاریان در کار واردات و صادرات نیز بوده و در این زمینه هم فعال بودند. بیش از ۳۰ درصد کل

**دیدگاه رژیم پهلوی نسبت به بازار را به بهترین شکل می‌توان از اظهارات خود شاه متوجه شد: بازارها در سراسر خاورمیانه از نهادهای عمده اجتماعی - اقتصادی به‌شمار می‌آیند، اما به نظر من دوران آنها به سر آمده است... بازاری‌ها گروهی متعصب و به‌شدت مقاوم در برابر تغییر و دگرگونی هستند، زیرا موقعیتشان امکان انحصار و انباشت سرمایه را برای آنها فراهم می‌کند. من نمی‌توانم جلوی ساخت سوپرمارکت‌ها را بگیرم. من خواهان جامعه‌ای مدرن و کشوری مترقی هستم. اقدام بر علیه بازار از جمله ضروریات و خطرات ذاتی نهفته در مسیر من برای مدرنیزاسیون ایران است که ناچار بودم ریسک آن را به جان بخرم**

واردات توسط بازاریان انجام می‌شد. همچنین آنان مهمترین صادرات غیرهیدروکربنی ایران را در دست داشتند. با کنترل تجارت اقلام صادراتی سنتی مانند قالی و خشکبار، بازاریان قادر بودند بدون این‌که ناگزیر به تعامل با نهادهای دولتی باشند، ارز به‌دست آورند. در ۱۹۷۴-۷۵ قالی و خشکبار بیش از یک‌سوم صادرات غیرنسلی کشور را تشکیل می‌داد. در نهایت با وجود توسعه یک سیستم بانکی رسمی، سرمایه‌داران و نزول دهندگان سنتی بازار همچنان به ایفای نقشی مهم ادامه دادند و تا سال ۱۹۷۶ همچنان حدود ۱۵ درصد وام مورد نیاز بخش خصوصی را تأمین می‌کردند. (۳۴)

افزون بر آن، با رسیدن به میانه دهه ۱۹۶۰

بازاریان فعالیت‌هایشان را به بخش صنعتی تولیدی مدرن کشور گسترش دادند. بسیاری از صاحبان صنایع، از جمله برخی از ثروتمندترینشان، پایگاه و ریشه در بازار داشتند، جایی که بیشتر رشد در حوزه صنایع و کارخانجات در کارگاه‌های کوچک با تعداد کارکنان کمتر از ۵۰ نفر صورت گرفته بود که از نوع کارگاه‌های متداول در بازار هستند. (۳۵) به‌طور خلاصه، تجارت رو به افزایش، به بازاریان امکان حفظ قدرت اقتصادی‌شان را می‌بخشید.

بازاریان نه تنها قادر به حفظ موفقیت اقتصادی خود بودند، بلکه می‌توانستند منابع مالی خود را از دسترس دولت دور نگه دارند. نخست این که ۶۷ درصد فعالان بخش سنتی، خود اشتغال (Self-employed) بودند. (۳۶)

دوم این که نوع فعالیت‌های آنان خیلی به دولت ارتباط پیدا نمی‌کرد و از این‌رو از مداخله حکومت در امان بود، از این‌رو بازاری‌ها می‌توانستند بدون ترس از واکنش دولت دست به اقدام جمعی بر علیه آن بزنند. این استقلال مالی و ساختار پیچیده صنف بازار به بازاری‌ها امکان می‌داد تا در زمانی که همه اتحادیه‌ها و مؤسسه‌های مربوط به حرفه‌ها و مشاغل دیگر تحت کنترل دولت قرار داشتند، به نهادهای خودمختار و مستقل خویش اتکا داشته باشند. سرانجام به دلیل نواقص و ناکارآمدی چرخه تولید و بهره‌وری از سرمایه و منابع در کشور، ثروت عظیم بازار در خارج از دسترس حکومت قرار داشت. با توجه به در دسترس بودن درآمد نفت، دولت ایران هیچ‌گاه درصدد توسعه یک سیستم کارآمد اخذ مالیات برنیامد که یک نتیجه آن قرار گسترده اقدار جامعه از پرداخت مالیات بود. فسر از مالیات بورژوازی در میان افراد خوداشتغال مانند بازاری‌ها، که هیچ دلیلی برای پرداخت پول به خزانه دولت نمی‌دیدند و مشروعیت آن [دولت] را محل تردید می‌دانستند، متداول بود. پیامدهای کامل و همه‌جانبه توسعه نیافتگی سیستم جمع‌آوری مالیات در سال ۱۹۷۷، یعنی هنگام رویه‌روی دولت آموزگار با رکود اقتصادی و در پی آن تلاش او برای افزایش درآمد دولت از مالیات، به خوبی آشکار شد. بازاری‌های عادت کرده به فسر از مالیات، افزایش یادشده در مالیات‌ها را مداخله در امور خود تلقی کرده و از همکاری سر باز زدند. (۳۷)

ناکامی در توسعه یک سیستم کارآمد مالیاتی به بهای کنترل دولت بر سرمایه تولید شده در داخل تمام شد.

همان‌طور که در ادامه نشان داده خواهد شد، رشد بورژوازی مدرن صنعتی در سایه حمایت دولت، به زیان بازاریان تمام نشد. در واقع گردش درآمد نفت به تقویت و موفقیت اقتصادی بازار در

جدول ۷- شاخص‌های اجتماعی ایران و ترکیه ۱۹۷۵-۱۹۶۰

ایران		ترکیه	
۱۹۷۷	۱۹۶۰	۱۹۷۷	۱۹۶۰
۲۱۶۰	۱۹۲	۲۱۶۰	۱۸۸
سرنانه GNP (دلار) MVA (۷۵-۱۹۷۰) (ت)			
۳۲۴۰	۱۵۰۱	۳۲۴۰	۱۸۹۶
(۱۹۷۰ میلیون دلار)			
۱۹۷۵	۱۹۶۰	۱۹۷۵	۱۹۶۰
جمعیت:			
۴۵	۳۳	۴۵	۳۰
شهری (درصد)			
۵۱	—	۵۱	—
دارای دسترسی به آب آشامیدنی (درصد)			
۵۲	۶۱	۵۲	۵۱
امید به زندگی			
۲۵۷۰	۳۸۰۰	۲۵۷۰	۳۰۰۰
تعداد جمعیت به‌ازای هر پزشک			
۵۰	۱۶	۵۰	۳۸
درصد باسوادی			

منبع: بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی، ۱۹۷۹.  
الف: ارزش افزوده تولید

هستند، زیرا موقعیتشان امکان انحصار و انباشت سرمایه را برای آنها فراهم می‌کند. من نمی‌توانم جلوی ساخت سوپرمارکت‌ها را بگیرم. من خواهان جامعه‌ای مدرن و کشوری مترقی هستم. اقدام بر علیه بازار از جمله ضروریات و خطرات ذاتی نهفته در مسیر من برای مدرنیزاسیون ایران است که ناچار بودم ریسک آن را به جان بخرم. (۵۰)

برای شاه، حذف بازار یک ضرورت اقتصادی نبود. در نظر شاه، در یک ایران مدرن هیچ جای

برای بازاری‌های متحجر و مبتلا به جمود فکری وجود نداشت. رژیم و طبقه بازرگان نسبت به تصویر آینده ایران دیدگاهی متفاوت داشتند. برای شاه، مدرنیته به معنای غربگرایی، کازینوها، سوپرمارکت‌ها، زنان نه تنها فعال و شاغل در اجتماع، بلکه دارای ظاهر و رفتار غربی و رسانه‌ها و سیستم آموزشی مبلغ و مروج ارزش‌های غربی بود. برعکس، بازاریان این دیدگاه‌ها را خطرناک و در تضاد با عقاید و ارزش‌های خود که ریشه عمیقی در اسلام داشتند، می‌دیدند. شیوه زندگی بازاری‌ها به شدت متأثر از مذهب بود. فعالیت‌های مذهبی بخش بزرگی از زندگی بازاریان را تشکیل می‌داد. زنان بازاریان اغلب محجبه و بیشتر خانه‌نشین بودند. بازاری‌ها گسترش ارزش‌های سکولار را تهدیدی برای خود و شیوه زندگی خود می‌دیدند، از این رو بازاریان نه تنها از نظر مالی مستقل از رژیم بودند، بلکه تفاوت‌های بنیادینی نیز با آن داشتند، همان‌طور که احمد اشرف اشاره می‌کند: بازاری‌ها... از سیاست‌های فرهنگی - اجتماعی رژیم که مبلغ زندگی سکولار غربی و در تضاد با شیوه زندگی سنتی است، نفرت داشتند. از چالش برانگیزترین و تنش‌آفرین‌ترین مسائل این حوزه، شیوه زندگی و ظاهر طبقات بالا و غربگرایی جامعه، بویژه زنان بی‌حجاب و اغلب «دارای پوشش و ظاهر محرک و شهوت‌انگیز» از طبقه بالای اجتماع، نفض آشکار و عمومی قوانین اسلام در مورد شیوه رفتار و کردار، نظرات ضد اسلامی منتشره از رسانه دولتی، محتوای غیراسلامی مدارس نوین و حضور و نفوذ رو به افزایش امریکایی‌ها و غربی‌ها در همه سطوح اقتصادی و اجتماعی کشور بودند. (۵۱)

با وجود اختلاف‌های میان بازار و رژیم در بخش اعظم دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، رابطه میان این دو کم و بیش دوستانه بود. پس از کودتای ۱۳۳۲، برای نمونه رژیم تنها دو تاجر بازاری را دستگیر کرد؛ با وجود این که بخش بزرگی از بازار از مصدق پشتیبانی کرده بودند. افزون بر این به‌جز در اوایل دهه ۱۹۶۰ نیروهای امنیتی عموماً کاری به بازار نداشتند و صنوف و تشکل‌های بازار از درجه‌ای از خودمختاری و استقلال نسبی برخوردار بودند. (۵۲)

**برای شاه، حذف بازار یک ضرورت اقتصادی نبود. در نظر شاه، در یک ایران مدرن هیچ جایی برای بازاری‌های متحجر و مبتلا به جمود فکری وجود نداشت. رژیم و طبقه بازرگان نسبت به تصویر آینده ایران دیدگاهی متفاوت داشتند. برای شاه، مدرنیته به معنای غربگرایی، کازینوها، سوپرمارکت‌ها، زنان نه تنها فعال و شاغل در اجتماع، بلکه دارای ظاهر و رفتار غربی و رسانه‌ها و سیستم آموزشی مبلغ و مروج ارزش‌های غربی بود. برعکس، بازاریان این دیدگاه‌ها را خطرناک و در تضاد با عقاید و ارزش‌های خود که ریشه عمیقی در اسلام داشتند، می‌دیدند. شیوه زندگی بازاری‌ها به شدت متأثر از مذهب بود.**

متوجه شد: بازارها در سراسر خاورمیانه از نهادهای عمده اجتماعی - اقتصادی به‌شمار می‌آیند، اما به نظر من دوران آنها به سر آمده است... بازاری‌ها گروهی متعصب و به‌شدت مقاوم در برابر تغییر و دگرگونی

دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کمک کرد. یکی از نشانه‌های رشد و کامیابی اقتصادی بازار را می‌توان در رشد سریع قیمت سرفقلی (ارزش اجاره محل کسب) مشاهده کرد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ قیمت سرفقلی در برخی از بخش‌های بازار تهران به ۵۰۰ هزار دلار رسید. (۴۸) هنگامی که منابع مالی توسعه از راه سرمایه‌های خارجی تأمین شود، هیچ ضرورت اقتصادی برای قربانی کردن سرمایه‌داران و تاجر داخلی مانند بازاری‌ها وجود نخواهد داشت.

گرچه همان‌طور که کاتوزیان بیان کرده است، بازاری‌ها به‌طور ناخودآگاه از سیاست‌های دولت بیشترین بهره را بردند. آنها از سیستمی بهره کامل را می‌بردند که هیچ‌گونه وفاداری و حمایتی نسبت به آن نداشتند. (۴۹) خطر متوجه بازار از سوی رژیم و بورژوازی مدرن، افزون بر طبیعت اقتصادی، ماهیت فرهنگی و اعتقادی نیز داشت. در دهه ۱۹۷۰ گرچه کالاهای غربی در سطح وسیعی در بازار قابل دسترس بودند، بازاری‌ها به‌طور کلی نسبت به غرب و اقصای متمایل به غرب در جامعه بی‌اعتماد و بدبین بودند. رشد سوپرمارکت‌ها، کارخانه‌ها، بانک‌ها و فروشگاه‌های بزرگ به سبک غربی خطر بالقوه اقتصادی برای آنان به شمار می‌آمد، اما از آنجا که همه قسمت‌های بازار به یک اندازه از سیاست‌های اقتصادی دولت زیان نمی‌دیدند، نارضایتی‌های اقتصادی به‌تنهایی نمی‌تواند توضیح‌دهنده اتحاد بازاریان در مخالفت با رژیم پهلوی باشد. هراس از ارزش‌های فرهنگی مورد تبلیغ رژیم و بخش‌های غربگراتر جامعه نیز به همان اندازه در این رویکرد خصمانه آنان اهمیت و سهم بسزایی داشت. از دید رژیم و ایرانیان غربگرا، بازاری‌ها حریص، عقب‌مانده، متحجر، محافظه‌کار و ضدتجدد و بی‌میل برای ایفای نقش در توسعه کشور بودند. در ایران مدرن جایی برای آنها وجود نداشت. دیدگاه رژیم پهلوی نسبت به بازار را به بهترین شکل می‌توان از اظهارات خود شاه

اما روابط دوستانه میان بازار و رژیم با ایجاد دولت تک‌حزبی در ۱۹۷۵ به پایان رسید. با تشکیل حزب رستاخیز، رژیم امیدوار بود بتواند نفوذ و کنترل خود را بر همه جنبه‌ها و بخش‌های زندگی در ایران، از جمله بازار گسترش دهد. حزب یادشده اقدام به ایجاد شاخه‌هایی در بازار نمود و تلاش کرد تا بازاریان را به مشارکت مالی و پرداخت سهم خود به دولت وادار کند. رژیم همچنین تلاش کرد تا با پدید آوردن اتاق به شدت کنترل شده تشکل‌ها و صنوف که زیر نظر مأموران دولت و سرمایه‌گذاران و بازرگانان غیربازاری قرار داشت، تشکل‌های بازار را از میان ببرد. (۵۳)

در همان حال مطبوعات تحت کنترل دولت، حمله‌های خود به بازار را شدت بخشیده و خواستار برچیدن و محو کامل بازار شدند.

دو حادثه بخصوص، به تیرگی روابط میان رژیم و بازار انجامید. نخست، تخریب مغازه‌های اطراف حرم امام رضا در مشهد جهت ساخت پارکی توسط دولت بود. بازاری‌ها این اقدام را در راستای برنامه‌ریزی رژیم برای از میان بردن آژن آوریایی کردند. همچنین پس از سال ۱۹۷۵، بازاریان خود را هدف برنامه ضد سودجویی یافتند. گرچه شماری از صاحبان برجسته و شاخص صنایع نیز متهم به سودجویی شده بودند، هدف اصلی طرح یادشده و اقدامات صورت گرفته در راستای آن، بازار بود. در مدت دو سال، ۱۰۹۸۰۰ نفر از ۲۰۰ هزار کسبه تهران به جرم گرانفروشی در دادسراها مورد بازجویی و محاکمه قرار گرفتند. (۵۴)

بشیریه تخمین می‌زند که تنها در سال ۱۹۷۷ بیش از ۲۰ هزار مغازه‌دار و کاسب که بیشترشان از بازاریان بودند، جریمه شدند. تنها در یک ماه دولت بیش از ۶۰۰ میلیون ریال جریمه از بازاریان دریافت کرد. (۵۵)

رژیم در تحقیر بازاریان کار را از حد گذراند و برخورد سختی با آنان انجام داد. طرح یادشده توسط دسته‌هایی از دانش‌آموزان به اجرا درآمد که سرزده وارد مغازه‌ها می‌شدند و اغلب اقدام به تخریب کالاها و اموال مغازه‌ها می‌کردند. نه تنها آنان که متهم به سودجویی و گرانفروشی بودند بازداشت و جریمه می‌شدند، بلکه رژیم با اعلام رسمی دستگیری آنها و انتشار نام ایشان، پوسترهایی را در اندازه بزرگ بر سر در مغازه‌هایشان به‌عنوان گرانفروشی می‌چسباند. در محیط بازار که درستکاری و شرافت و امین‌بودن سرمایه‌مالی و اجتماعی بسیار مهمی به‌شمار می‌آمد، اقدام دولت در مجازات آشکار این افراد به آن شکل بسیار تحقیرآمیز و تحمل‌ناپذیر بود.

دلایل این رویکرد دولت نسبت به بازار در دهه ۱۹۷۰، تاحدی ریشه در ناتوانی رژیم در کسب

مشروعیت برای خویش برپایه عملکرد اقتصادی و اجتماعی داشت. باوجود درآمد سرشار نفتی، وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران در مقایسه با کشورهای غیرتولیدکننده نفت مانند ترکیه، اصلاً رضایتبخش نبود.

جدول ۷ به‌خوبی نشان می‌دهد که شرایط اجتماعی و اقتصادی در ایران در برهه زمانی بین اوایل دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بهبود یافته بود؛ گرچه اهمیت این بهبود وضعیت ایران در مقایسه با ترکیه رنگ می‌یازد. باوجود این حقیقت که تا سال ۱۹۷۷ سرانه GNP (تولید ناخالص ملی) دو برابر میزان این رقم برای ترکیه بود، ایران در بسیاری از زمینه‌ها از ترکیه عقب بود. گرچه درآمد رو به افزایش نفتی، محدودیت‌های اقتصادی را از سر راه برداشته بود، موانع دیگر مانند زیرساخت و نیروی انسانی توسعه‌نیافته و غیرمتخصص همچنان بر سر راه توسعه وجود داشتند. (جدول ۷)

اما از نظر سیاسی این وضعیت برای رژیم دردسرساز شده بود. با توجه به این واقعیت که عملکرد ایران در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه بسیار ناچیز و ضعیف بود، دولت نمی‌توانست بر پایه عملکرد خود

**در دهه ۱۹۷۰ نفت به حکومت ایران اجازه رشد غول‌آسا، کسب استقلال و بی‌نیازی مطلق و دخالت بی‌حد و مرز در همه امور را داده بود. همچنین دولت از راه سیاست‌های گوناگون و به هدف تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی، پیدایش یک بخش خصوصی مدرن را تسهیل کرد. از آنجا که رشد بورژوازی مدرن عمدتاً از راه سرمایه‌با منشأ خارجی تأمین مالی می‌شد، بورژوازی سنتی قادر بود بدون درگیر شدن در رقابتی شدید با بخش مدرن جهت دسترسی به منابع مالی، به رشد و نیرومند تر شدن خویش ادامه دهد**

ادعای مشروعیت داشته باشد. مردم عادی در ایران، بهبود حاصله در شرایط زندگی‌شان را ناشی از افزایش درآمد نفت می‌دانستند، نه نتیجه برنامه‌ریزی صحیح ازسوی دولت. افزون بر این، از آنجا که در بسیاری از حوزه‌ها ایران همچنان پشت سر کشورهای نسبتاً فقیری مانند ترکیه قرار داشت، بسیاری وضع موجود را به بی‌کفایتی و ناکامی حکومت در استفاده صحیح و کارآمد از درآمد نفت نسبت می‌دادند.

رژیم قادر به کسب مشروعیت از راه عملکرد اقتصادی نبود. در عوض، بویژه در اواسط دهه ۱۹۷۰ رژیم کوشید تا بر پایه اساطیر ملی و فرهنگ و تاریخ پیش از اسلام، اهمیت پادشاهی در تاریخ ایران، و «غریبگرایی» مشروعیتی برای خویش دست و پا کند.

این تلاش پیامد ناخواسته پرنرنگ شدن تفاوت فرهنگی و ایدئولوژیک میان حکومت و نوده مردم، بویژه گروه‌های دارای رویکرد مذهبی مانند بازاری‌ها را به دنبال داشت، از این‌رو حکومت دیگر نمی‌توانست حضور و وجود اقلیاری مانند بازاریان را که دیدگاه فرهنگی و اعتقادی کاملاً متفاوتی با آن داشتند را تحمل کند.

اما با وجود تلاش‌های دولت، بازاریان توانستند درحاتی از استقلال را برای تشکل‌های خود حفظ کنند؛ نخست این که، کنترل دولت بر تشکل‌های آنان هرگز به‌طور تمام و کمال و مانند کنترلی که بر اتحادیه‌های کارگری و مؤسسه‌های مربوط به حرفه‌ها و مشاغل داشت، نبود.

دوم این که بسیاری از وظایف تشکل‌ها به هیئت‌های مذهبی محول شد. در اوایل دهه ۱۹۷۰، این هیئت‌های مذهبی مورد استقبال بازاریان واقع شدند. گرچه هدف این هیئت‌ها و گردهمایی‌ها به‌ظاهر مذهبی بود، دیدارهای دوره‌ای این فرصت را در اختیار تجار و کسبه قرار می‌داد تا به بحث و تبادل نظر در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی نیز بپردازند. با رسیدن به اواخر دهه ۱۹۶۰، هیئت‌ها جای تشکل‌ها را به‌عنوان اصلی‌ترین نهاد بازار گرفتند. همان‌گونه که Thais بیان می‌کند: «بسیاری از وظایف و کارکردهایی را که پیشتر، تشکل‌ها انجام می‌دادند، مانند کمک به فقرا، سازماندهی تلاش‌های خدمات‌رسانی دسته‌جمعی، کمک به تجار ورشکسته و آنهایی که دچار مشکلات مالی هستند و جمع‌آوری پول برای ساخت مدرسه و تجهیز بیمارستان‌ها و... اکنون برعهده هیئت‌ها گذاشته شده بود. (۵۶)

در اواسط دهه ۱۹۷۰ بازاریان هم توان مالی و هم ظرفیت بسیج و سازماندهی برای به چالش طلبیدن حکومت را داشتند. روحانیان نیز در ارتباط تنگاتنگ با بازاریان بودند. پیوندهای نزدیک میان بازار و علماء، از تعریف بازاریان به‌عنوان

مسلمانان مؤمن و متعهد بسیار فراتر می‌رود. تقریباً در هر شهر ایران، مسجد اصلی شهر اگر در درون بازار واقع نباشد، دست کم در نزدیکی آن قرار دارد، در نتیجه بازار و روحانیت همیشه پیوندهای اجتماعی - اقتصادی نزدیکی با هم داشته‌اند. ساختار اجتماعی بازار به‌عنوان قشری که اعضایش از کوچکترین فعالیت‌های یکدیگر آگاهند، سبب می‌شود که تعصب مذهبی و پایبندی به آن سرمایه اجتماعی مهمی به‌شمار آید. بازاریان، بیش از هر قشر دیگری در جامعه به پرداخت دقیق و مرتب خمس و زکات و دیگر واجبات مذهبی اهتمام داشته و به مؤسسه‌های خیریه مذهبی پول پرداخت می‌کنند. (۵۷) از این رو رشد و شکوفایی اقتصادی بازار اغلب مترادف با قدرتمندتر شدن روحانیت و

**در دهه ۱۹۷۰ ایران و ترکیه هر دو ذاتاً حکومت‌هایی مداخله‌گر در اقتصاد بودند، اما در حالی که ترکیه بر مازاد درآمد تولیدشده در داخل کشور متکی بود، حکومت ایران تقریباً همه درآمد خود را از منابع خارجی، یعنی عمدتاً نفت تأمین می‌کرد**



رضاخان و آتاتورک

خواسته‌های مذهبی در میان قشر تحصیلکرده تبدیل شد. بازاریان همچنین اقدام به ایجاد مؤسسه‌های خیریه، بانک‌های اسلامی، درمانگاه‌های پزشکی و مدارس مذهبی کردند. در اواسط دهه ۱۹۷۰ بازاریان موفق به ایجاد پیوند و ارتباط با دیگر بخش‌های جامعه ایران شدند.

در نخستین روزهای انقلاب، بازاریان احتمالاً در تأمین بخشی از هزینه‌های تظاهرات و سازماندهی آنها مشارکت داشتند. آنها حقوق کارگران اعتصاب‌کننده، کارکنان و مستخدمان دولتی را پرداخت کرده و از نظر مالی قربانیان و آسیب‌دیدگان انقلاب را مورد یاری و حمایت قرار می‌دادند. آنها اقدام به سازماندهی کمیته‌های رفاه، واحدهای گشتزنی برای مراقبت و حمایت از بازار و تعاونی‌های اسلامی کردند و البته آنها منابع مالی انتشار و بخش اعلامیه‌ها، کتابچه‌ها، روزنامه‌ها و نوارهای صوتی را نیز تأمین می‌نمودند. منابع مالی و استقلال تشکیلاتی بازار، امکان به حرکت درآوردن بخش بزرگی از توده مردم را پدید آورد.

نهادهای مذهبی است.

تا پیش از انقلاب، روحانیت با استفاده از منابع بازار توانست پیام خود را به غیر از پیروان و حامیان خویش به گروه‌ها و اقشار سنتی تر جامعه نیز برساند، بویژه منابع مالی بازار به روحانیت امکان داد تا پیوند خود با اقشار روشنفکر و تحصیلکرده جامعه را توسعه دهد. نخست این که، در دهه ۱۹۷۰ بخش بزرگی از اقشار نخبه و مدرن جامعه را افرادی برخاسته از بازار و دارای علاقه‌ها و احساس‌های قوی مذهبی تشکیل می‌دادند. دوم، بازاری‌ها هزینه چاپ و انتشار کتاب‌ها و ماهنامه‌های مذهبی را که هدفشان مخاطب تحصیلکرده بود پرداخت می‌کردند. اما مهمترین اقدام آنها در این خصوص، حمایتشان از حسینیه ارشاد بود. حسینیه ارشاد، مرکز جلسه‌ها و مباحثه‌های مذهبی که از سوی بازار تأمین مالی می‌شد، در شمال تهران واقع بود. حسینیه ارشاد در اوایل دهه ۱۹۷۰ با هدایت علی شریعتی، به جذب شمار بسیاری از روشنفکران منجند پرداخت و به مرکزی برای مباحثه‌ها و طرح

به‌طور خلاصه در دهه ۱۹۷۰ نفت به حکومت ایران اجازه رشد غول‌آسا، کسب استقلال و بی‌نیازی مطلق و دخالت بی‌حد و مرز در همه امور را داده بود. همچنین دولت از راه سیاست‌های گوناگون و به هدف تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی، پیدایش یک بخش خصوصی مدرن را تسهیل کرد. از آنجا که رشد بورژوازی مدرن عمدتاً از راه سرمایه با منشأ خارجی تأمین مالی می‌شد، بورژوازی سنتی قادر بود بدون درگیر شدن در رقابتی شدید با بخش مدرن جهت دسترسی به منابع مالی، به رشد و نیرومندتر شدن خویش ادامه دهد.

از بُعد اقتصادی، بازاریان از افزایش تجارت داخلی و فرصت‌های تازه سرمایه‌گذاری حاصل از گردش پول نفت در اقتصاد سود می‌بردند. در همان حال، ظرفیت‌های تولیدی توسعه‌نیافته کشور به بورژوازی سنتی امکان حفظ استقلال مالی و تشکیلاتی را می‌داد.

وقتی در میانه دهه ۱۹۷۰، حکومت تلاش کرد تا کنترل و نفوذش را بر بازار گسترش داده و پایگاه مستقل بازار را از میان ببرد، بورژوازی سنتی از منابع و امکاناتش برای بسیج اقشار و امکانات بر ضد رژیم بهره گرفت، اما مخالفان به‌جای دستاویز قراردادن ملاحظات و مسائل اقتصادی، ایدئولوژی و مشروعیت اقدام خود را بر پایه اسلام قرار دادند. با این کار، نه تنها قادر به جذب مخاطبان زیادی از بخش‌های گوناگون جامعه می‌شد، بلکه رژیم را از آسیب‌پذیرترین نقطه ضعف آن، یعنی قلمرو بازتولید نمادین به چالش طلبیده و مورد حمله قرار داد.

در حالی که در ترکیه مسائل اقتصادی موضوع اصلی چالش و مخاصمه بودند، در ایران تعارضات فرهنگی و ارزشی بر روابط حکومت با جامعه سایه افکنده بودند.

### نتیجه‌گیری

در دهه ۱۹۷۰ ایران و ترکیه هر دو ذاتاً حکومت‌هایی مداخله‌گر در اقتصاد بودند، اما در حالی که ترکیه بر مازاد درآمد تولیدشده در داخل کشور متکی بود، حکومت ایران تقریباً همه درآمد خود را از منابع خارجی، یعنی عمدتاً نفت تأمین می‌کرد. وابستگی به درآمد تولیدشده در داخل، دولت ترکیه را وادار به پاسخگویی به تقاضاهای طبقه تولیدکننده و فعالان اقتصادی آن کشور کرده بود. برعکس، ماهیت وابسته حکومت ایران، به طبقه حاکم اجازه می‌داد بدون داشتن هیچ‌گونه رابطه‌ای با تجار و صنعتگران داخلی به کار خود بپردازد.

در ترکیه حکومت برای کنترل و پاسخگویی به تقاضاهای بخش خصوصی به ایجاد ساختاری اقتصادی مبتنی بر کمپانی‌ها و بنگاه‌های فعال تجاری و صنعتی دست زد، گرچه در ترکیه این

ساختار، ساختاری فراگیر بود. مؤسسه‌ها و بنگاه‌ها صرفاً ابزار کنترلی دولت نبودند؛ آنها در عین حال نقش کانال واسطی را که از طریق آن جامعه مدنی، خواسته‌ها و مطالباتش را از حکومت مطرح می‌کرد نیز ایفا می‌کردند. افزون بر این، در دهه ۱۹۷۰ برخی از بخش‌های جامعه چه از نظر مالی و چه تشکیلاتی دارای توان کافی برای به چالش طلبیدن دولت در خارج از ساختار اقتصادی یادشده در دستور پیشین بودند، از آنجا که دولت ترکیه از نظر مالی به این گروه‌ها وابسته بود، نمی‌توانست خواسته‌های آنان را نادیده بگیرد، بویژه حکومت ناچار بود نسبت به تقاضاهای طبقه سرمایه‌گذار و فعالان اقتصادی پاسخگو باشد. در همان حال از آنجا که منابع بسیار محدود اقتصادی مانند ارز در کنترل دولت بود، طبقه سرمایه‌گذار و بازرگان نیز انگیزه و ضرورت کافی برای نهادینه کردن پیوند و رابطه با حکومت را احساس می‌کرد.

رقابت بر سر ارز یا تلاش تجار بخش خصوصی برای اعمال نفوذ و تأثیر بر شیوه قیمت‌گذاری و میزان ارز قابل دسترس جهت رسیدن به اطمینان از بازگشت بالای سرمایه، به رفتار رانت‌جویانه انجامید. اما نکاتی را باید یادآور شد؛ نخست، با وجود رانت‌خواری تا اواخر دهه ۱۹۷۰، برخی از بخش‌های بخش خصوصی مانند صاحبان صنایع دارای توان مالی و تشکیلاتی لازم برای به چالش کشیدن حکومت بودند. از این نظر تجار ترک با بورژوازی مدرن ایران تفاوت بسیاری داشتند، در حالی که ترک‌ها از استقلال نسبی برخوردار بودند، همتایان ایرانی‌شان متکی به بذل و بخشش حکومت بودند. این امر تا میزان زیادی حاصل از انواع متفاوت رانت قابل دسترس برای هر یک از این کشورها بود. در ایران، منبع اصلی رانت، یعنی پول نفت مستقیماً در کنترل دولت بود. در ترکیه، وام‌های خارجی و کمک‌های مالی و نیز پول ارسالی توسط کارگران شاغل در خارج از کشور بخش بزرگ ارز واردشده به کشور را تشکیل می‌دادند.

تبادلات این وام‌ها و منابع مالی نیازمند همکاری طرف‌های ثالث، یعنی نهادهای مالی، سرمایه‌گذاری بین‌المللی و کارگران بود، در نتیجه حکومت کنترل کامل و تام و تمامی بر سرمایه خارجی نداشت و ناگزیر از توسعه ظرفیت و امکانات خود برای تعامل با طرف‌های مختلف بود. دوم این‌که، رانت‌خواری در ترکیه رقابتی نبود. دولت ترکیه هیچ‌گاه نتوانست بحران ارزی خود را پشت سر بگذارد. به دنبال آن، همان‌گونه که Henri Barkey نشان می‌دهد، حکومت به رقابت بخش‌های گوناگون بخش خصوصی تبدیل شد. (۸۰) از این‌رو دولت ترکیه استقلال خود را تا حد زیادی از دست داده و ناتوان از برخورد و رویارویی با بحران سیاسی - اقتصادی اواخر دهه ۱۹۷۰ شده بود. افزون بر این، رانت‌خواری رقابتی

به ظهور شکاف‌ها و تعارض‌های اقتصادی در میان جامعه ترکیه انجامید و مسائل و مشکلات اقتصادی به چالش حاکم در ترکیه تبدیل شد. حتی مهمترین گروه اسلامی، حزب نجات ملی، تحت تأثیر ملاحظات اقتصادی قرار گرفته بود.

تجربه ایران بسیار متفاوت بود. بورژوازی مدرن در ایران، مشتری همیشگی دولت و وابسته به آن بود و اصلاً ظرفیت و ابزار به چالش کشیدن دولت را نداشت. در عوض، بورژوازی سنتی، دولت را به چالش می‌گرفت. افزایش منابع مالی و اقتصادی حاصل از توزیع رانت نفتی سبب شکوفایی و رشد خیره‌کننده تجارت داخلی شد که مستقیماً به سود بازار بود. افزون بر این، اغلب فعالیت‌های بازاریان از حیطة اختیار و کنترل دولت خارج بود. کشورهای رانتی مانند ایران ظرفیت اجرایی یا انگیزه اقتصادی

**با وجود رانت خواری تا اواخر دهه ۱۹۷۰، برخی از بخش‌های بخش خصوصی مانند صاحبان صنایع دارای توان مالی و تشکیلاتی لازم برای به چالش کشیدن حکومت بودند. از این نظر تجار ترک با بورژوازی مدرن ایران تفاوت بسیاری داشتند، در حالی که ترک‌ها از استقلال نسبی برخوردار بودند، همتایان ایرانی‌شان متکی به بذل و بخشش حکومت بودند. این امر تا میزان زیادی حاصل از انواع متفاوت رانت قابل دسترس برای هر یک از این کشورها بود. در ایران، منبع اصلی رانت، یعنی پول نفت مستقیماً در کنترل دولت بود. در ترکیه، وام‌های خارجی و کمک‌های مالی و نیز پول ارسالی توسط کارگران شاغل در خارج از کشور بخش بزرگ ارز واردشده به کشور را تشکیل می‌دادند.**

چندانی برای کنترل و تسلط بر بورژوازی سنتی ندارند، اما به‌دلایل ایدئولوژیک، شاه قادر به تحمل بازاریان نبود. از دیدگاه طبقه حاکم، بازاریان توان تبدیل شدن به یک بورژوازی صنعتی که بتواند در پیشرفت کشور به‌سوی صنعتی شدن و ورود به دنیای مدرن مؤثر باشد، را نداشتند. آنها گروهی عقب‌مانده، متحجر و مایه شرم تلقی می‌شدند. حکومت تلاش کرد تا بورژوازی سنتی را حذف کند. بازاری‌ها در اتحاد با روحانیت شیعه و با بهره‌گیری از منابعشان در بسیج مخالفان بر ضد دولت، به واکنش متقابل پرداختند.

مخالفان، ایدئولوژی مشروعیت‌بخش خود را بر پایه اسلام قرار دادند. این امر تا حدی به ماهیت مذهبی خود بازاری‌ها برمی‌گشت، اما از سویی هم ناشی از ماهیت رانتی رژیم ایران می‌شد. در اقتصاد رانتی ایران، توسعه یک ضرورت اقتصادی نبود، بلکه تعهدی ایدئولوژیک به‌شمار می‌آمد. در دهه ۱۹۷۰ رژیم شاه با یک معضل رویه‌رو بود. گرچه شرایط اجتماعی و اقتصادی کلاً بهبود یافته بود، دولت نمی‌توانست مدعی این بهبود و پیشرفت باشد و آن را متناسب به خود بداند. ایرانیان این رفاه و آسایش حاصله در شرایط زندگی‌شان را به افزایش قیمت نفت و نه سیاست‌های دولت منتسب می‌کردند.

در عین حال، عملکرد ایران در مقایسه با کشورهای غیر تولیدکننده نفت مانند ترکیه نیز جالب توجه نبود. رژیم که می‌دید نمی‌تواند از راه عملکرد اقتصادی مشروعیتی کسب کند، برای این کار دست به دامان اساطیر و گذشته پرافتخار پیش از اسلام شد، از این‌رو فرهنگ و ایدئولوژی به حوزه تخصص میان رژیم و توده مردم تبدیل شد. اما رژیم به‌لوی برای رویارویی با چالش‌های ارزی و اخلاقی اصلاً آمادگی نداشت. استقلال اقتصادی حکومت مانع از پیدایش و تشکیل مؤسسه‌ها و نهادهای فراگیر و همگانی شد. در دهه ۱۹۷۰ رژیم هیچ نیاز فوری یا دلیل قانع‌کننده‌ای برای مشاوره و تعامل با مردم زیر فرمان خود نمی‌دید. از درپچه نگاه طبقه حاکم، دو راه در برابر شهروندان قرار داشت؛ وفاداری و اطاعت و یا خروج از کشور، ولی امکانی برای بیان نظرات و انتقادات وجود نداشت. همان‌طور که خود شاه اظهار داشته بود، مردم ایران به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ یک دسته آنانی که به پادشاهی، قانون‌اساسی و انقلاب ششم بهمن (انقلاب سفید) معتقد بودند و دسته دوم که اعتقادی به اینها نداشتند... کسی که به حزب سیاسی نوین وارد نشده و سه اصل اساسی که به آن اشاره کردم باور نداشته باشد تنها دو راه در پیش رو خواهد داشت. او یا فردی متعلق به سازمانی غیرقانونی است... یا به بیان دیگر یک خائن است. چنین فردی یا جاییش در یک زندان در ایران است و یا اگر می‌خواهد می‌تواند کشور را همین

فردا، حتی بدون پرداخت عوارض خروجی ترک کند... در واقع او اصلاً ایرانی نیست، فردی بی وطن است... هر کس باید آن قدر شهامت و مردانگی داشته باشد تا موضع خود را در این کشور روشن کند. فرد یا شرایط را می پذیرد و یا نه. (۵۹)

با وجود دستگاه عریض و طویل حکومتی، دولت ایران ابزار لازم برای تعامل و ارتباط با صنوف و اقبشار داخلی و پاسخ به تقاضاهای آنان را توسعه نداده بود. یک دولت مدیریتی غیر سیاسی پا به عرصه وجود گذاشت. استقلال مالی دولت به او اجازه عملکرد و اعمال سیاست‌ها بدون ملاحظه آثار اجتماعی آنها بر گروه‌های مختلف جامعه و میزان رضایت اجتماعی از آنها را داده بود. دستگاه دولتی در تسلط گروهی تکنوکرات که اصلاً قائل به گفت‌وگو و تعامل سیاسی با گروه‌های داخلی نبودند، قرار داشت. گروه‌های اجتماعی داخلی هیچ دخالت و نفوذی در سیاست‌های دولت نداشتند، از این رو همان‌طور که نجم‌آبادی اشاره می‌کند؛ «مخالفت با حکومت، به جای این که به رو در رویی با رژیم و تحت فشار گذاشتن آن برای تن دادن به اصلاحات واقعی بینجامد، بیشتر حالت طرد و نفی کل حکومت و مبارزه منفی با آن را به خود گرفت.» (۶۰)

وقتی دولت از نظر مالی از شهروندانش بی نیاز باشد، بهترین شرایط برای به چالش گرفتن حکومت بر مبنای مسائل غیر اقتصادی پدید می‌آید. در حکومت‌های رانتی تنها تعهدات اخلاقی و ایدئولوژیک دولت را وادار به افزایش ثروت، فراهم کردن خدمات و تعامل با ملت می‌کند. به بیان دیگر، رابطه میان فرمانروا و فرمانبردار در قالب ایدئولوژیک و ارزشی تعریف می‌شود، نه اقتصادی. از این رو تلاش‌های سازمان‌یافته بر علیه دولت بر پایه مسائل فرهنگی و ارزشی صورت می‌گیرد، یعنی دقیقاً همان نقطه‌ای که دولت‌های رانتی بیشترین آسیب پذیری را در آن دارند.

#### پینوشت‌ها:

۱. این مطلب در سایت <http://www.jstor.org/stable/422114> قابل مشاهده است. نسخه‌ای قدیمی‌تر از این مقاله در گردهمایی سالانه مؤسسه علوم سیاسی آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۲ در شیکاگو ارائه شد. می‌خواهم از **Henri Barkey, Jill Crystal, Nilufer Catagay**، **Peter von Sivers** به خاطر کمک‌های ارزشمندشان سپاسگزاری کنم. بزرگ مدیون **Lisa Anderson, John Francis** هستم که از آغاز این پروژه بر آن نظارت داشته‌اند. هرگونه نقص و اشتباه احتمالی از سوی اینجانب می‌باشد.
۲. در ترکیه ساخت و ساز در حیطه بخش خدمات است. در حالی که در ایران در بخش صنعت قرار می‌گیرد.
۳. جهانگیر آموزگار و م. علی‌فکر، ایران: توسعه اقتصادی تحت شرایط دوگانه (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۱) صفحه ۹۶.

۳. آن ریپهازد و جان واتربری، اقتصاد سیاسی خاورمیانه: دولت، طبقات و توسعه اقتصادی (Boulder: انتشارات Westview، ۱۹۹۰) صفحه ۱۹۲، ۱۸۷.
۴. Caglar Keyder، دولت و جایگاه طبقاتی در ترکیه (لندن: Verso، ۱۹۸۷) صفحه ۱۱۵، Feroz Ahmad، تجربه دموکراسی ترکیه، ۱۹۹۵-۱۹۵۰ (Boulder: انتشارات Westview، ۱۹۷۷) صفحه ۱۳۰، ریچارد و واتربری، صفحه ۲۱۴، صندوق بین‌المللی پول، سالنامه آمار مالی دولت، جلد ۹ (۱۹۸۵) صفحه ۶۷، ۷۱.
۵. رابرت بیانکی، گروه‌های ذینفع و توسعه سیاسی در ترکیه (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۴) صفحه ۲۸.
۶. Keyder، صفحه ۱۷۲.
۷. بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی، ۱۹۷۹، صفحه ۱۵۵.
۸. Keyder، صفحه ۱۸۴، William Hale، توسعه سیاسی و اقتصادی ترکیه امروز (لندن: Croom Helm، ۱۹۸۱) صفحه ۲۴۹.
۹. H. Van Renselaar و J. Van Valzen، طرح‌های دولتی و خصم‌می به هدف استفاده از نیروی کار مهاجر برای توسعه، در مهاجرت و توسعه توسط Nermin Abadan - Unat (انکاره: انتشارات آژانس ترک، ۱۹۷۵) ۱۰. همان، صفحه ۲۲۹.
۱۱. بانک جهانی، گزارش توسعه بین‌المللی، ۱۹۷۹.
۱۲. Henri J. Barkey، حکومت و بحران توسعه صنعتی در ترکیه (Boulder: Westview، ۱۹۹۰) صفحه ۱۱۱-۱۱۰.
۱۳. Aysel Oncu، بان‌های صنایع در ترکیه: کاوشی در روابط دولت و صنعت به عنوان قلمرو توزیع، در اقتصاد سیاسی توزیع درآمد در ترکیه، توسط Aydin Ulsan و Ergun Ozbudun (نیویورک: Holmes و Meier، ۱۹۸۰) صفحه ۴۵۸.
۱۴. همان، صفحه ۴۶۱.
۱۵. Yesim Arat، سیاست و تجارت کلان: پیوند با دولت از نوع چهره ژانوس، در دولت نیرومند و گروه‌های دارای منافع اقتصادی: تجربه پس از ۱۹۸۰ ترکیه، توسط Metin Hepar (پرین: de Guyter، ۱۹۹۱) صفحه ۱۲۵.
۱۶. Barkey، صفحه ۱۱۲.
۱۷. همان، صفحه ۱۳۲.
۱۸. بیانکی، صفحه ۲۵۷، ۲۵۶.
۱۹. Turker Alkan، «حزب نجات ملی در ترکیه»، در اسلام و سیاست در خاورمیانه امروز، توسط Metin Hepar و Raphael Israeli (لندن: Croom Helm، ۱۹۸۴) صفحه ۸۳.
۲۰. Binnaz Toprak، اسلام و سیاست در ترکیه (Leiden: E.J. Brill، ۱۹۸۱) صفحه ۱۰۳.
۲۱. Alkan، صفحه ۸۷.
۲۲. Toprak، صفحه ۱۰۲.
۲۳. Mehmet Yassar Geyikdagi، احزاب سیاسی در ترکیه: نقش اسلام (نیویورک: Praeger، ۱۹۸۴) صفحه ۱۰۶.
۲۴. برای جزئیات به Barkey مراجعه شود.
۲۵. مهدوی.
۲۶. همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران امروز (نیویورک: انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۱) صفحه ۲۵۹؛ جهانگیر آموزگار، ایران: توصیه اقتصادی (واشنگتن: مؤسسه خاورمیانه، ۱۹۷۷) صفحه ۶۳، ۶۲.
۲۷. از جمده، صفحه ۲۵۶؛ پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب (پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۲) صفحه ۳۲۵، ۳۲۴.
۲۸. آبراهامیان، صفحه ۳۲۸.
۲۹. آموزگار، صفحه ۱۸۹، Fred Halliday، ایران: دیکتاتوری و توسعه (نیویورک: ینگتون، ۱۹۷۹) صفحه ۱۱۴؛ حسین رضسوی و فیروز وکیل،

- فضای سیاسی برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران: از پادشاهی تا جمهوری اسلامی (Boulder: Westview، ۱۹۸۴) صندوق بین‌المللی پول، سالنامه آمار مالی دولت در سال‌های مختلف.
۳۰. اشاره شده در Robert Graham، ایران: توهم قدرت (نیویورک: انتشارات سنت مارتین، ۱۹۷۹) صفحه ۱۰۳.
۳۱. صندوق بین‌المللی پول، سالنامه آمار مالی دولت، جلد ۹ (۱۹۸۵) صفحه ۱۸۰؛ مسعود کارشناس، نفت، دولت و توسعه صنعتی در ایران (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۰) صفحه ۱۹۰، Halliday، صفحه ۱۶۶.
۳۲. کارشناس، صفحه ۱۷۵، ۱۷۲.
۳۳. حسین بشیریه، حکومت و انقلاب در ایران، ۱۹۸۲، ۱۹۶۲ (لندن: Croom Helm، ۱۹۸۴) صفحه ۴۰.
۳۴. Shahrough Akhavi، «صفت‌گرایی و رانت‌خواری در ایران»، در مقایسه جوامع مسلمان، توسط Tuan Cole (دانش و دولت در یک تمدن جهانی Ann Arbor: انتشارات دانشگاه میشیگان، ۱۹۹۲).
۳۵. بشیریه، صفحه ۴۱، Halliday، صفحه ۱۵۱.
۳۶. همان، صفحه ۴۲، ۴۱.
۳۷. میناق پارسا، سرچشمه‌های اجتماعی انقلاب ایران (نیو برانزویک: انتشارات دانشگاه، Rutger، ۱۹۸۹) صفحه ۸۴.
۳۸. Schemel و Chatelus، صفحه ۲۵۶.
۳۹. محسن میلا، وقوع انقلاب اسلامی ایران (Boulder: Westview، ۱۹۸۸) صفحه ۱۶۵؛ بانک جهانی، گزارش توسعه جهانی، ۱۹۷۹.
۴۰. Inter Alia، بشیریه، صفحه ۶۷، ۶۶.
۴۱. Nikki Keddie، ریشه‌های انقلاب (New Haven: انتشارات دانشگاه Yale، ۱۹۸۱) صفحه ۲۴۵، ۲۴۴.
۴۲. جواد صالحی اصفهانی، اقتصاد سیاسی بارانه اعتباری در ایران، ۱۹۷۸، ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، ۲۱ (آگوست ۱۹۸۹) صفحه ۳۷۰، ۳۶۹.
۴۳. آبراهامیان، صفحه ۳۳۳؛ میلا، صفحه ۱۱۶؛ از جمده، صفحه ۲۱۸.
۴۴. آبراهامیان، صفحه ۳۳۳؛ آموزگار، صفحه ۱۲۴؛ گراهام، صفحه ۲۲۱.
۴۵. بشیریه، صفحه ۴۰؛ کارشناس.
۴۶. میلا، صفحه ۱۱۶.
۴۷. همان، صفحه ۱۷۲.
۴۸. احمد اشرف، «اتحاد بازار و مسجد: پایه‌های اجتماعی انقلاب»، سیاست، فرهنگ و جامعه، ۱ (تابستان ۱۹۸۸)، ۵۵۷.
۴۹. کاتوزیان، صفحه ۲۸۳.
۵۰. محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ (نیویورک: Stein and Day، ۱۹۸۰) صفحه ۱۵۶.
۵۱. اشرف، صفحه ۵۵۷.
۵۲. آبراهامیان، صفحه ۴۲۱.
۵۳. همان، صفحه ۳۳۳.
۵۴. پارسا، صفحه ۱۰۳.
۵۵. بشیریه، صفحه ۱۰۳.
۵۶. Gustav Thaiss، «بازار به عنوان موردی برای مطالعه دگرگونی مذهبی و اجتماعی»، در ایران در دهه فتنه، توسط احسان بارشاطر (نیویورک: Praeger، ۱۹۷۱) صفحه ۲۰۴.
۵۷. احمد اشرف و علی باقر عزیزی، حکومت، طبقات اجتماعی و شکل‌بندی توده‌ها در انقلاب ایران، دولت، فرهنگ و جامعه، ۱ (۱۹۸۵) صفحه ۲۹۳.
۵۸. Barkey.
۵۹. اشاره شده در Halliday، صفحه ۳۸، ۳۷.
۶۰. نجم‌آبادی، صفحه ۲۱۷.